

پیرامون برخی مسایل  
خط مشی، برنامه و اساسنامه

فرخ نگهدار

فروردین ماه ۱۳۶۹

## فهرست

صفحه	عنوان
۱	<u>یک‌یا دداشت</u>
۴	<u>سیمای عمومی سازمان</u>
۴	* درباره تعریف سازمان و آرمان آن
۷	* هدف مبرم و رؤس خطمشی
۹	* درباره موضوع برنامه
۱۱	<u>سیمای ایران فردا</u>
۱۱	* برای استقرار دموکراسی
۱۱	- ساختار دموکراسی
۱۴	- حقوق و آزادیهای دموکراتیک
۱۷	* راه رشد اقتصادی - اجتماعی
۱۷	- مقدمه
۱۸	- ضروری بر کلیات
۲۱	- فرم ها و سیاست های رشد
۲۶	<u>برخی مسائل گرهی در زمینه تنظیم روابط درون سازمانی</u>
۲۶	* در زمینه شرایط حقوق عضویت
۳۰	* سیاست گزینش کادرها
۳۲	* درباره کادر های رهبری.
۳۶	* درباره اصل سانترا لیسیم دموکراتیک
۳۹	* فعالیت سازمان در مناطق اقلیت های ملی

## یک یادداشت

سرانجام پس از تلاشهای بسیار اکنون سازمان ما گام دیگری بسوی نخستین کنگره فرابرداشته است و این مایه خوشحالی و امید است. اعضاء و هواداران سازمان متقیم خارج کشور انتخاب نمایندگان خود را برای کنگره آغاز کرده اند. در برخی جاها اکنون این کار انجام شده و در بقیه جاها هم بزودی کار انتخاب نماینده تمام میشود. بدین ترتیب در آینده نزدیک میتوان شاهد رویدادی بزرگ در روند تدارک کنگره بود. با اتمام انتخابات هملائیست کامل نمایندگان کنگره مشخص خواهند شد. با تعیین لیست نمایندگان کنگره این سوال جدی تر مطرح میشود که آیا برای جمع آمدن نمایندگان آمادگی کافی وجود دارد؟ کنگره کدام اسناد را تصویب خواهد کرد و چه تصمیمی خواهد گرفت. در آخرین جلسه هیات اجرائی کمیته مرکزی که در دیماه ۸۶ پایان یافت در این زمینه بحث زیادی صورت گرفت. اما از آنجا که آن زمان هنوز روشن نبود که وضع انتخابات چه خواهد شد و تکلیف نمایندگان کنگره چه خواهد شد پیرامون پیشنهادات مختلف برای نحوه تهیه و تدارک اسناد کنگره تصمیم گیری مشخص صورت نگرفت. هر چند بنظر من همان زمان هم تصمیم گیری عملی بود. من مثل سایر اعضای کمیته مرکزی قبلاً فکر و پیشنهاد می کردم که اسناد کنگره (برنامه - اساسنامه - خط مشی و...) ابتدا در کمیسیون های جنب هیات سیاسی تهیه شوند، در هیات سیاسی مورد بررسی قرار گیرند و پس از تایید پلنوم به کنگره احاله شود. برای تامین مشارکت اعضای تشکیلات در این بحث ما همزمان با شروع کار کمیسیون روی اسناد مذکور، پیش نویس مربوطه در سطح تشکیلات مطرح و به بحث گذاشته شود. مطابق این روش نزدیک به سه سال کمیسیون برنامه و اساسنامه تقریباً بطور منظم فعالیت کردند که گزارش نتایج کار و متن اسناد تهیه شده در کمیسیون ها قبلاً انتشار یافته است.

هرگاه روال کار در کمیته مرکزی در زمینه تهیه و تصویب اسناد سیاسی و سازمانی مهم تا همین اواخر را بخاطر آوریم میتوان گفت که انتشار پیش نویس ها (قبل از تصویب و همزمان با کار کمیسیون روی آنها) برای اطلاع و بحث در تشکیلات که خواست بسیاری از دوستان بود یک گام به جلو بود. اما روش فوق گر چه یک گام به پیش بود در عمل پاسخگوی تمام نیازهای سازمان نبوده است. زیرا اولاً بنظر به اختلاف نظرها و پیشداوری ها در کمیسیون های برنامه و اساسنامه وضع هنوز به گونه ای نبود که

تنظیم یک سند برای تمام سازمان، سندی که در برگیرنده تمام گرایشات متنوع آن باشد امکان پذیر باشد.

ثانیاً: انتشار پیش نویس از جانب کمیسیون یا کمیته مرکزی در تشکیلات بدون آنکه طیف وسیع تری از نیروهای سازمان در تعیین ترکیب و در کار کمیسیون و تهیه اسناد مربوطه مداخله و رای مستقیم داشته باشند حقایق و بی کفایتی برای اعتماد و اتکا به آن اسناد ایجاد نمی کرد.

بنظر من نیازهای بسط و توسعه های دموکراتیک در سازمان، نیاز به حفظ و تقویت اعتمادها در میان اعضای رهبری سازمان و میان آنها و کل فعالین سازمان ایجاب می کند که اسنادی که قرار است به کنگره ارائه شوند به روش دیگر تهیه و تنظیم شوند.

#### پیشنهاد میکنم:

بعد از معین شدن لیست کامل نمایندگان کنگره کمیسیون تدارک کنگره به همه نمایندگان گزارش دهد که روند تهیه اسناد در چه مرحله ایست و پیشنهاد کند خود نمایندگان کنگره یک یا چند کمیسیون را برای ارائه اسناد به کنگره انتخاب کنند و مدت زمان ضروری برای کار کمیسیون هم مشخص کنند. رای گیری از نمایندگان در خارج می تواند در کنفرانس های منطقه ای نمایندگان و در داخل به طرق مقتضی انجام شود.

بدین ترتیب کمیسیون ها نه در جنب کمیته مرکزی یا هیات اجرایی بلکه در جنب کنگره و توسط خود نمایندگان انتخاب خواهند شد. در ثانی خود کنگره تصمیم گرفته است که با کدام سقف تدارک و با چه حدی از کار به اجلاس برود. حق تصمیم گیری در زمینه تصمیم گیری تعویق یا تسریع روند تدارک پس از انتخاب نمایندگان کنگره باید بلافاصله به خود آنان محول شود.

نمایندگان کنگره در انتخاب ترکیب و تعداد کمیسیون ها باید آزادی عمل کامل داشته باشند و بتوانند از اعضای رهبری فعلی یا قریبه را به هر تعداد و به هر نسبت که اکثریت نمایندگان می گویند انتخاب کنند. این کمیسیون ها باید در زمینه تهیه اسناد اختیار کامل داشته باشند. بدین صورت که خود را ساپیش نویس تهیه کنند یا از پیش نویسهای ارائه شده به کمیسیون استفاده نمایند و یا حتی این یا آن پلاتفرم کامل را به عنوان سند مصوب خود بپذیرند. تنها یک اصل را باید رعایت کنند و آن اینکه وظیفه محوله از جانب موکلین خود در مدت زمان تعیین شده انجام دهند.

تمام اعضای سازمان از اعضای رهبری تا دیگران باید حق داشته باشند نظر خود را چه بصورت پیش نویس برنامه، چه بصورت تز یا چه بصورت مقاله یا به هر صورت دیگر انتشار دهند. این کار هم حق آنهاست، هم به پیشرفت مباحثات و طرح تازه ترین نقطه نظرها کمک می کند و هم می تواند در کار کمیسیون موثر باشد.

برای باز گذاشتن دست کمیسیون و برای فراهم کردن امکانات بیشتر برای همفکری و توافق و تهیه اسنادی که بتواند متعلق به تمام سازمان باشد بنظر مثبت تر آنست که ما همگی وظیفه ارائه پیش نویس کامل برای تصویب در کنگره را به کمیسیون محول کنیم و خود هر یک کوشش کنیم پیشنهادهای خود را در باره موضوعات و مواضعی که باید در برنامه و اساسنامه بیاید همراه با توضیحات و استدلال و استنادات کافی انتشار دهیم. این نحوه برخورد به کمیسیون و کنگره نیز کمک می کند خود را از شر اینکه کدام پیش نویس باید مبنای قرار گیرد خلاص کند. تذکر می دهم که این فقط یک توصیه است. به هیچ عنوان نباید هیچ کس را از ارائه و انتشار نظر خود، آنطور که خود تشخیص می دهد منع کرد.

با توجه به آنچه که مطرح کردم من تصمیم گرفتم آخرین فکر و ذکرهای خود در زمینه مسائل مربوط به هویت سازمان، برنامه آن برای ایران فردا، مسائل مربوط به خط مشی کنونی ما و نیز برخی نکات گری در زمینه تنظیم مناسبات درون سازمانی را بنویسم و از ارگانهای مسئول تقاضا کنم به هر شکل مقتضی و با توجه به امکانات آنرا منتشر سازند.

تاکید می کنم آنچه که در این نوشته ما آمده است اساساً برای بحث و فحص است و نباید آنرا تمام شده تلقی کرد. احساسم این است که ظهور و واقعیت های نو و تجارب بیشتر، بخصوص این لحظات چرخشی که از بروز "جهش" و "تغییر کیفی" در همه سیمای جهان خبر می دهد، باز هم ما را بسوی رسیدن به نتایج تازه تر فرا میخواند. احساسم این است که برخورد آرا و اندیشه ها، هرگاه خواسته باشیم با خود صادق باشیم، ما را باز هم بسوی سایش اندیشه ها و بازنگری در باورهای امروزین خود فرا میخواند. علاوه خویشتر داری، مثل دموکراتیک در برخورد با اندیشه، پایبندی به این اصل که در سازمان ما پلورالیسم نظری پذیرفته است و هیچ مرز و محدودیتی برای اعتقادات اعضا وجود ندارد حکم می کند تصریح شود که این پیشنهادها و سمت گیری ها در زمینه برنامه و اساسنامه نه "مبنای وحدت نیروهای تشکیل دهنده سازمان" است و نه "مبنای جدائی و سازماندهی مستقل آنان". پذیرش یارد نظر من توسط هر یک از اعضای سازمان موجب نخواهد شد که من در نوع رابطه ای که با سازمان دارم تغییری پدید آورم؛ خود، یا همراه با هدهای، از سازمان کناره گیری کنم، یا به جهت پذیرش آنها در سازمان بمانم. سازمان ما متعلق به همه اعضای آن است و حق و حرمت عضویت هیچیک از اعضای آن به جهت دفاع از این یا آن فکر، بخاطر دفاع از این یا آن سند و بیانیه و پلاتفرم نباید مورد سوال و تردید و انکار قرار گیرد و یا خودسرانه کم و زیاد شود.

افتخار بزرگ جنبش فدائیان خلق است که متعلق به همه کسانی باشد که برای آن زحمت کشیده و می کشند. همه کسانی که اگر نه همیشه با همه هستی خود، که دست کم با همه موجود خود، دست یاریشان پشت و پناه آن بوده و هست.

## سیمای عمومی سازمان

\* در باره تعریف سازمان و آرمان آن

یکی از مهمترین بحث های احزاب کمونیست، بویژه چپ مارکسیستی ایران، تا همین امروز بحث در باره ماهیت حزب بوده است. این احزاب تاکنون خود را "حزب طبقه کارگر" دانسته اند. برخی چپ های ایران سالهاست که تازه میخواهند چنین حزبی را تشکیل دهند. حزب توده ایران از سالها پیش و سازمان ما در یک دهه اخیر خود را سازمان طراز نوین طبقه کارگر نامیده است. در سالهای اخیر تعاریف دیگری نیز اضافه شده است. از جمله "سازمان سیاسی طبقه کارگر" یا "پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر" برخی هم پیشنهاد کرده اند بجای طبقه کارگر عنوان "تمام مردم" یا "تمام مردم زحمتکش" بکار برده شود. در بحث هایی که هم اکنون در شوروی جریان دارد در هبیری حزب به کنگره ۲۸ پیشنهاد کرده است کنگره بپذیرد که حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت عنوان "پیشاهنگ سیاسی جامعه شوروی" شناخته شود.

بنظر من تمام این تعاریف و مفاهیم باید به کنار گذاشته شود. سازمان ما باید صرفاً با شعارهایش با مطالبات سیاسی و اجتماعی اش شناخته شود. هویت حزب را برنامه و خطمشی حزب تعیین می کند و نه چیزی جز آن. زیرا:

— اولاً عنوان حزب طبقه کارگر، حزب تمام زحمتکشان، حزب تمام خلقی، هناوینی از قبیل حزب پیشاهنگ (طبقه کارگر، خلق، زحمتکشان و غیره) در بسیاری کشورها، از جمله در شوروی و بخصوص در کشور ما با واقعیت منطبق نیست. در کشور ما البته طبقه کارگر وجود دارد. بیش از ۵ میلیون نفر انسان ایرانی کارگر هستند اما آنها نه در سازمان ما متشکل شده اند و نه در حزب توده ایران و در سایر گروه های چپ و واقعیت حداکثر این است که سازمان ما از آن دسته از فعالان سیاسی — همدتا با منشأ غیر کارگری — تشکیل گردیده که خود را طرفدار طبقه کارگر میدانسته و هدف بزرگ و نهایی آنها این بوده که در حکومت ایران آنان به نمایندگی از جانب کارگران مسلط شوند و مالکیت خصوصی بر وسایل

تولید را اجتماعی (سوسیالیستی) کنند. و این در حالی بوده است که اکثریت تریب به اتفاق کارگران ایران هیچ گاه نه حزب داشته اند و نه حتی اتحادیه و نه با چنین اهدافی آشنایی کافی داشته اند.

ثانیاً تحلیل ماهیت سازمان بعنوان سازمان طبقه کارگر ایران، یا از آن هم بدتر سازمان تمام زحمتکشان ایران و یا افراطی تر از همه "سازمان تمام مردم ایران" و جا انداختن این تحلیل در اذهان از طریق پیش کشیدن اینکه چون ما از منافع طبقه کارگر (زحمتکشان، مردم، ...) دفاع می کنیم پس سازمان آنها هستیم در عمل نقش چک سفیدی را بازی می کند که به رهبران سازمان اجازه می دهد با امضاء و جعل نام طبقه کارگر، زحمتکشان و... برای هر سیاست و هر اقدامی حقانیت و پشتوانه کارگری (طبقاتی)، مردمی و غیره بتراشند. تجربه نشان داده است که این تحلیل ما فقط بدرد خواب کردن و خام کردن اعضای حزب مربوطه می خورد که وقتی باورش آمد که حزبشان حزب طبقه کارگر است دیگر بر احتی و وجدان خود را آسوده کنند و سیاست های فلتو اقدامات سرکوبگرانه و حتی اعمال زشت و غیر اخلاقی و جنایتکارانه را هم به این اعتبار که از جانب حزب طبقه کارگر طراحی و اجرا شده است را برای کردار خود توجیه نمایند.

تاکید بر این نظر بدین معنا نیست که من اعتقاد ندارم که احزاب سیاسی تاریخاً شکل گرفته، بخصوص در جوامع رشد یافته تر، فاقد گرایش طبقاتی و اجتماعی معین هستند. حرف من این است که این گرایش باید در عمل و بویژه توسط دیگر شناخته شود و خود حزب نباید هیچ گاه چیزی بنام "ماهیت طبقاتی (یا اجتماعی)" را بنام خود ثبت کند و به استناد آن سیاست ها و اعمال و سوابق هر یک از اعضا و یا تمامیت حزب را توجیه کند.

بعلاوه پیشنهاد و فکر این نیست که احزاب سیاسی واژه های کارگر، خلق، مردم، زحمتکشان و غیره را از نام خود حذف کنند. چنین نام هائی می توانند همچنان صرفاً بعنوان نام مورد استفاده قرار گیرند. بحث بر سر این است که وقتی بر دخترک نام حوری یا پری می گذارند امر بر کسی مشتبه نشود تا مجرد ز گمواره تا گور همزاد حوریان و پریان است.

ثالثاً تحلیل ماهیت سازمان بعنوان سازمان پیشاهنگ (یا پیشرو) خلق، طبقه و غیره بر خوردی غیر دموکراتیک و خودخواهانه است. مفاهیم پیشاهنگ و پیشرو معمولاً برای بازتاب دادن دوبرداشت بکار گرفته شده اند: یکی اینکه نشان داده شود که سازمان ما از مردم یا از خود طبقه کارگر آگاه تر است و پیشاپیش آنها حرکت می کند (قبلاً مستقیماً می گفتند "حزب بخش آگاه طبقه کارگر است"). دیگری اینکه بر نقش رهبری سازمان در مبارزات مردم تاکید گذاشته شود.

این غیر دموکراتیک است که ما خودمان خود را پیشاهنگ مردم یا طبقه کارگر بدانیم. اگر خود مردم یا طبقه کارگر با رای خود و یا در عمل پیشاهنگی ما را بپذیرفتند ما پیشاهنگ آنها خواهیم بود. و

گرنه، نه ما و نه هیچ سازمان دیگری حق ندارد خود را از طریق رای گیری در ارگانهای رهبری خود "پیشاهنگ مردم" اعلام کند. تثبیت نقش پیشاهنگی مردم برای حزب هیچ تفاوتی با تثبیت نقش رهبری کننده حزب در جامعه ندارد. بعلاوه واقعیت این است هیچ یک از احزاب و نیروهای سیاسی ایران و حتی در جهان نمی توانند آنها را کنند که در تمام طول عمر خود پیشاهنگ مبارزات خلق، ملت یا طبقه بوده اند.

سازمان ما باید سازمان مبارزاتی شناخته شود که استقرار و بسط دموکراسی در ایران را هدف مقدم خود قرار داده، پاسدار استقلال میهن خویش اند و در راستای گسترش عدالت اجتماعی، تسریع رشد اقتصادی و سلامت محیط زیست، در راستای بهبود زندگی زحمتکشان ایران تلاش می ورزند. مدافع صلح جهانی اند و از بسط همکاریها و اشتراک مساعی ملل برای تامین منافع مشترک جانبداری نمی نمایند. آنها با اعمال خشونت و توسل به خونریزی و جنگ برای دست یابی به اهداف فوق مخالفند و حداطلا تلاش را بکار می گیرند که مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد اختلاف بین مردم ایران و نیز میان ملل مختلف در جهان حتی الامکان از طرق مسالمت آمیز حل و فصل گردند.

تصور من این است که توصیف فوق از سازمان ما میتواند بعد کافی روشنگر سیمای واقعی آن باشد. در این تعریف گوش شده است هم همه ترین اهداف سازمان (اهدائی که هویت و رسالت سازمان و حتی همت و جودی سازمان را توضیح می دهند) و هم مقد دست یابی به این اهداف تشریح و تا حد امکان مشخص شود. اداها این نیست که فرمول بندی های فوق دقیق و نهائی هستند. اما یک چیز قطعی است سازمان هرگز نباید خود را با هتاوین گنگ و مبهم سازمان طبقه یا سازمان توده و غیره معرفی و تعریف کند و یا برای خود در حل و فصل مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور نقش ازلی و ابدی پیشاهنگی و پیشرو بودن را قباله نماید.

پیشرفت و تکامل جامعه ما در راستای اهداف فوق بنا به اعتقاد من پیشرفت در مسیر تحقق همان اهداف و آرمانهای است که مجموعه سوسیالیسم نامیده شده است. سازمان ما سازمان آندسته از مبارزان سیاسی کشور است که آرمان نهائی خود را سوسیالیسم قرار داده اند. منتها باید تصریح کرد که دستیابی به این آرمان والا و بزرگ انسانی و دموکراتیک نه از طریق اعمال ضربتی، انقلاب قهر آمیز، استقرار دیکتاتوری (به هر شکل آن) و دیگر تصوراتی که تاکنون باب بوده است، بلکه از طریق رفرم های ممتد و تدریجی در مسیر بسط عدالت اجتماعی و رفعم ستم های طبقاتی، ملی، جنسی، در پرتو بسط و گسترش مستمر و پیگیر دموکراسی و طی یک پروسه طولانی تکامل اقتصادی - اجتماعی و بخصوص فقط در شرایط حد بالای رشد نیروهای مولده جامعه تحقق یافته است. باید تمام تصوراتی که میخواست سوسیالیسم را از طریق اقدامات ضربتی سیاسی، آنهم از طریق اعمال زور، پیاده کند برای همیشه بدور ریخته شوند. سازمان ما هیچگاه خواهان و مدافع نظم فارتگرانه و غیر عادلانه

سرمایه داری نبوده و نیست. اما هرگز نباید خواهان استقرار رژیم هائی در کشور باشد که در اتحاد شوروی و کشورهای شرق اروپا، در کره و چین و کوبا و ویتنام تجربه شده و یا زیر ضربات و اتعیت به نحو سنگینی شکست خورده اند و یا کار آئی و چشم انداز رشد خود را کاملاً از دست داده اند. سوسیالیسمی که ما میخواستیم، سوسیالیسم واقعی، برخلاف سوسیالیسم واقعاً موجود، نظامی است که قبل از همه دموکراسی، بمثابه ارزشی جاودانه و همه بشری در آن کاملاً بسط و تعمیم یافته و با سطح رشد عالی نیروهای مولده و رهائی نسبی انسان از رنج کاریدی قرین گشته است.

#### \* هدف مبرم و رئوس خط مشی سیاسی

هدف مقدم و استراتژیک سازمان ما و تمام جنبش دمکراتیک ایران استقرار دموکراسی بجای رژیم ولایت فقیه است (اجزاء و مشخصه های دموکراسی مورد نظر ما جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت) برای دستیابی به این هدف باید:

\* در راه بسیج مردم و تشدید مبارزه توده ای علیه رژیم تمام امکانات بکار گرفته شوند.  
\* باید به منظور بسط مناسبات، برقراری اتحادهای دو جانبه و چند جانبه و تلاش برای کاهش و رفع مخاصمات میان تمام نیروهای اپوزیسیون با هدف تشکیل یک جبهه وسیع متشکل از تمام نیروهای خواهان دموکراسی و مخالف حکومت موجود تمام امکانات بکار گرفته شود. مبنای اتحاد وسیع نیروهای سیاسی کشور مخالفت آنها با حکومت جمهوری اسلامی و دفاع از لزوم استقرار دموکراسی در کشور است. هیچ شرط دیگری از قبیل عقاید، سوابق، ترکیب و مسائل درونی این یا آن جریان نباید این اتحاد وسیع را محدود کند و مانع پیوستن این یا آن نیرو گردد. این اتحاد وسیع برابر حقوق است و در آن هیچ نیروئی موقعیت رهبری کننده و یا ممتاز نخواهد داشت. هر یک از نیروها مدافع و مبلغ برنامه و نظام حکومتی مورد نظر خود خواهند بود. اما همه می پذیرند که تعیین نظام حکومتی و قانون اساسی کشور بر عهده مجلس موسسان است. مجلسی که نمایندگان آن طی انتخاباتی آزاد و دمکراتیک با شرکت همه جریانهای سیاسی کشور برگزیده می شوند.

\* باید شعار سرنگونی رژیم به هدم پذیرش انتخابات آزاد توسط رژیم مشروط شود. در صورتیکه رژیم انتخابات آزاد را برگزار کند ما پیشتر اهداف سازمان را از طریق شرکت در انتخابات و موفقیت در آن پی خواهیم گرفت.

در مورد این سوال که آیا ممکن است رژیم استحاله شود و به انتخابات آزاد تن دهد، پاسخ ما این است: در وضع فعلی مجموعه اقدامات رژیم در جهت تثبیت استبداد و درست کردن ارگانها و ضوابط ضرور برای حفظ آن بوده است. استحاله ای در کار نبوده و نیست. اما ما نه ضرورتی می بینیم و نه صلاح و

مفید میدانیم که سازمان ما و همه جنبش دمکراتیک نیروئی مخالف استحصالی رژیم باشند، ما نه تنها مخالف استحصالی نیستیم بلکه از آن استقبال می‌کنیم، اینکه رژیم تأییدده‌های غیر قابل پیش‌بینی بماندینه و در آن زمان ممکن است استحصالی شود، دایره موضوع بحث امروز نیست.

\*-باید از تضاد میان گروه‌بندی‌های مختلف در حکومت حداکثر بهره‌برداری بعمل آید اما تا زمانی که این گروه‌بندی‌ها طرفدار رژیم استبدادی ولایت فقیه و مخالف استقرار دموکراسی هستند هیچ کدام متحدان نخواهند بود.

\*-مبارزه برای تحقق مطالبات دموکراتیک، صلح جویانه، عدالت پژوهانه و غیره را نباید به بعد از سرنگونی رژیم موکول کرد و یا تحقق این یا آن خواسته معین را به استقرار سوسیالیسم مربوط دانست. تلاش برای تحقق هر یک از این خواست‌ها و وادار ساختن رژیم به عقب نشینی بسود مردم است و راه استقرار دموکراسی بجای رژیم ولایت فقیه را هموار می‌کند.

\*-بین سازمان و تمام مخالفان سیاسی آن -هم از حاکم یا غیر حاکم- باید مناسبات عادی و باب مذاکره و تبادل نظر هلنی برقرار شود. سیاست بایکوت و تحریم و تلاش برای متلاشی کردن این یا آن نیروی سیاسی کشور و امتناع از مذاکره و گفتگو با مخالفان سیاسی اساساً نقی و کنار گذاشته شود. سازمان ما باید اعلام کند در برخورد با تمام نیروهای سیاسی کشور (اهم از متحدان سازمان و مخالفان آن) اصل مذاکره و مباحثه هلنی را می‌پذیرد و در صورتیکه طرف مقابل (اهم از نمایندگان رژیم یا وابستگان به آن و یا سایر مخالفان سازمان) آماده مذاکره و یا مباحثه هلنی و غیر مشروط باشد سازمان نیز از آن استقبال می‌کند. تشکیل یک میزگرد مرکب از نمایندگان رژیم و همه مخالفان آن، بدون استثناء کردن هیچ‌یک از جریانهای عمده، باید با جدیت طرح و دنبال شود.

\*-سازمان باید از حق موجودیت و فعالیت آزادانه تمام نیروها و محافل سیاسی و اجتماعی کشور قطع نظر از عقاید آنها و قطع نظر از موضع آنان نسبت به سازمان دفاع کند و سرکوب هر یک از آنان را به هر بهانه‌ئی که باشد در هر مورد محکوم نماید. سازمان باید حق و سهم هر یک از نیروهای سیاسی کشور برای مشارکت در حل و فصل مسائل سیاسی و اجتماعی و برای مشارکت در اداره کشور را بطور کلی برسمیت بشناسد و از آن مدافعه نماید. نیروئی که از حق موجودیت و فعالیت سایر نیروهای سیاسی کشور بویژه مخالفان خود دفاع نمی‌کند، اصل مذاکره و مباحثه با آنها را نمی‌پذیرد و به بهانه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و یا تاریخی سیاست متلاشی کردن و تحریم و بایکوت آنان را دنبال می‌کند این اعتماد را ایجاد نمی‌کند که چنانچه به قدرت رسید این مخالفان را تحمل کند و به سرکوب آنان دست نزند.

\*-سازمان باید بکوشد با تمام دول، احزاب و جنبش‌ها در سایر کشورها روابط و مناسبات برقرار کند

حمایت آنان را از خواسته‌های خود و در راس همه استقرار صلح و دموکراسی و رعایت حقوق بشر در ایران جلب نماید. منع رابطه با این یا آن دولت یا نیروی سیاسی خارجی مستلزم تصمیم‌گیری خاص با دلائل مشخص است. سازمان می‌کوشد با تمام جنبش‌های ملی، دموکراتیک، صلح جویانه، عدالت خواهانه و طرفداران محیط‌زیست بر اساس مناسبات برابر حقوق همکاری کند و از کمک‌های متقابل دو جانبه و چند جانبه در راه اهداف مشترک استقبال نماید. کلیه مناسبات خارجی باید بر اصل حفظ استقلال طرفین و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار باشد.

\*-سازمان مخالف انحصار قدرت سیاسی و حکومت در دست این یا آن حزب یا نیروی سیاسی است و علیه آن پیگیرانه مبارزه می‌کند. بصلاح کشور و بسود تقویت دموکراسی است که در شرایط مشخص کنونی در کشور ما بجای ولایت فقیه حکومت به یک ائتلاف وسیع ملی مرکب از همه نیروهای سیاسی کشور، به همان نسبتی که حمایت مردم را در انتخابات آزاد بدست می‌آورند سپرده شود. برای تشکیل این حکومت ائتلافی نباید طرفداران ولایت فقیه یا طرفداران رژیم پادشاهی بطور کلی باستناد سوابقشان از حق شرکت در انتخابات آزاد و بدست آوردن سهم خود در حکومت محروم شوند.

از نیروهای که خود از شرکت در این نوع انتخابات امتناع می‌ورزند و یا علیه آن دست به اسلحه برده اند باید دعوت شود که در انتخابات آزاد شرکت جویند و چنانچه هر نیروئی این اصل را بپذیرد بدون در نظر داشت سوابق مثل دیگران از حق فعالیت سیاسی آزادانه برخوردار خواهد شد. با پیروزی بزرگ و تاریخی مردم ایران در قلبه بر استبداد، و به مبارکی آن نظر و موضع ما این خواهد بود که هفتمومی اعلام شود تا همه ایرانیان فرصت یابند پاسدار این پیروزی بزرگ باشند.

#### \* درباره موضوع برنامه

مدت ۴ سال است که در سازمان ما بحث پیرامون مسائل خطمشی برنامه و اساسنامه ادامه دارد. در این مدت مواضع رفقای شرکت کننده در بحث بلااستثناء سیر تحولی معین را پشت سر گذاشته است. به ماه و سال به سال تغییرات معینی یا حتی فاحش در مواضع اظهار نظر کنندگان رخ داده است.

نه فقط به دلیل ناپایداری مواضع و خصلت گذرانی آن‌ها، بلکه همچنین بعلت اختلاف نظرها و کشاکش‌های پیش‌رس و برای جلوگیری از رشد تضادهای درون سازمانی، من فکر می‌کنم نظری که تاکید می‌کرد زمان و شرایط برای ارائه یک برنامه کامل فراهم نیست و باید یک پلتفرم سیاسی فعلاً راهنمای عمل سازمان باشد، هیرفتم تاریخی نسبی مفهوم 'پلتفرم سیاسی'، در مقایسه با دیگران، باخیرخواهی و واقع‌بینی قرابت بیشتری داشته است.

امروز اکثریت بزرگ نیروهای چپ در کشور ما درک می‌کنند که برای اینکه جنبش چپ به آرمانهای

دموکراتیک و عدالت پژوهانه وفادار بماند باید درک او از برنامه و اساسنامه اساساً تغییر کند. تحولات اتحاد شوروی و سرنگ شدن کشورهای اروپای شرقی، که اصطلاحاً سوسیالیستی نامیده میشوند، میشوند، بنظر من عمده ترین منبع درک و شناخت ضرورت تحول بنیادین در دیدگاه ها و نظرات فعالین جنبش چپ مارکسیستی ایران به شمار می رود. اگر از این شکست های سنگین درس گرفته نشود من حتی به بقای جنبش چپ نیز امیدوار نیستم.

نه فقط جلوگیری از تشدید تضادهای درون سازمانی و نه فقط به دلیل اینکه پروسه پوست اندازی ایدئولوژیک هنوز در سازمان ما کاملاً به پایان نرسیده است، نه فقط درس گیری از شکست ها و بحران همیتی که دیدگاه ها، برنامه و ساختار احزاب کمونیست، بویژه احزابی که به حکومت رسیده اند را فرا گرفته، بلکه رجوع به هلال پیدایش و یادآوری هلت وجودی سازمان، همه ما را به این نتیجه میرساند و باید برساند که آنچه هویت و ماهیت سازمان ما را تعیین، وحدت سازمان ما را تأمین و سمت حرکت و مجموعه حیات آن را توضیح می دهد نمی تواند و نباید هیچ چیز دیگری جز "شعارها و مطالبات معین و مشخص سیاسی و اجتماعی" باشد. شعارها و مطالباتی که ویژگی های ایران و مرحله مبارزه و تلاش تاریخی مردم ایران و نیز تجربه تاریخی سایر جوامع صحت و اصولیت آنها را به اثبات رسانیده است.

بر این اساس باید با صراحت تأکید کرد که برنامه سازمان ما باید صرفاً در برگیرنده پیشنهادها، شعارها و مطالبات معین و قابل حصول سیاسی و اجتماعی باشد. مطالباتی که در مرحله کنونی از روند رشد جامعه ما تحقق شان ضروری گردیده است. هرگاه درک سابق از ایدئولوژی را مبنای قرار دهیم، آری باید تأکید کرد که چنین برنامه ای، برنامه ایست غیر ایدئولوژیک و صرفاً سیاسی. من نه تنها پیشنهاد ندارم که چه امروز و چه فردا و فردهای دیگر برنامه سازمان به سیاق سابق شامل تعریف تجربیدی سازمان، شامل اوضاع کشور و جهان و شامل ارزیابی از روندهای مختلف در آن گردد، بلکه علیه هرگونه تلاش برای وارد کردن اینگونه مسائل در برنامه سازمان تا به آخر مبارزه خواهیم کرد. یگانه وظیفه برنامه ترسیم سیمای ایران فرداست و نه هیچ چیز جز آن. برای ترسیم سیمای ایران فردا باید بروشنی گفت که کدام تحولات، کدام پیشنهادها یا کدام شعارها باید به اجرا درآیند.

سازمان ما باید هم امروز و هم فردا، صرفاً حول یک برنامه سیاسی و اجتماعی که با اراده اکثریت مطلق عالی ترین ارگان آن یعنی کنگره تصویب می شود متحد شود. برنامه ای که اعتبار آن فقط ۴ یا ۵ سال، یعنی فاصله دو اجلاس کنگره است و در پایان دوره ضرورتاً باز نویسی و تصحیح می شود.

## سیمای ایران فردا

### ۱. برای استقرار دموکراسی

اکنون نزدیک به یکصد سال است که مردم کشور ما رزم تاریخی خود برای رسیدن به آزادی را پی می گیرند بی آنکه هنوز به این هدف بزرگ و شور انگیز دست یافته باشند. هنوز ایران ما علیه فم این همه خونها و حماسه ها در چنگ استبداد، استبدادی به خشونت قرون وسطی اسیر مانده است. هدف اساسی و استراتژیک جنبش دموکراتیک مردم ایران همچنان استقرار دموکراسی در ایران است. سازمان ما باید همین خواسته را هدف و آرمان والای خود اعلام کند. همدنی که نه به مثابه وسیله دستیابی به اهداف دیگر، بلکه به مثابه ارزش هموم بشری و جاودانه مورد توجه اوست.

### \* ساختار دموکراسی

بنظر من دموکراسی در هم ترین و شناخته شده ترین تعریف آن عبارت است از تحقق این اصل که حق حاکمیت از آن مردم است و باید به آنها محول شود. هم از این روست که مادر صدور و پیشانی شعارها و خواسته های خود پذیرش انتخابات آزاد و آزادی احزاب سیاسی را قرار داده ایم. آخر، این نخستین شرط دموکراسی، یعنی نخستین شرط احاله حق حاکمیت به مردم است. برنامه ما باید باروشنی و وضوح مشخصات دموکراسی نظام سیاسی مورد نظر ما را بر شمارد. در مبارزه روزمره باید این مشخصه ها راهنمای تاکتیک ها و موضع گیری ما قرار گیرد. در اتحاد با سایر نیروها و سیاست گذاری در قبال آنها نیز همین مشخصه ها باید مبنای قرار گیرد. این مشخصات باید هزم و اراده جنبش ما را متحد و فشرده سازد. هر چه ما بیشتر با مشخصه های نظام سیاسی که طلب می کنیم آشنا تر باشیم وحدت صفوف سازمان فشرده تر و مبارزه آن هدفمندتر خواهد بود. مشخصه های مهم دموکراسی در برنامه ما را می توان بدینصورت برشمرد:

\* ما خواهان آن هستیم که رژیم سیاسی ایران جمهوری باشد. بدین معنا که حق حکومت کردن به جمهور و اجماع اکثریت مردم ایران تعلق گیرد. جمهوری ایران حکومت واقعی اکثریت است و این



خواستہ تمقن نضو اهد یافت مگر آنکه تعدد احزاب پذیرفته شود، انتخابات آزاد برای انتخاب نمایندگان مردم برگزار شود و تمام حاکمیت به شورای نمایندگان منتخب مردم واگذار گردد. تنها در این صورت است که ما حق داریم این جمهوری را یک جمهوری دمکراتیک بنا می‌پیشنهاد می‌شود این جمهوری دموکراتیک بطور خلاصه جمهوری ایران نامیده شود. مجلس شورای ملی عالی ترین نهاد قدرت حکومتی در جمهوری ایران است. مجلس وظیفه تدوین و تصویب قوانین، تعیین هیات وزیران و نخست وزیر و حق عزل آنان با اتکاب به آراء اکثریت نمایندگان را عهده دارد. مجلس حق دار دکار تمام نهادهای حکومتی را مورد بازدید و بررسی و رسیدگی قرار دهد. هیچ پست و مقام مهمی نیست که مجلس حق بازرسی و رسیدگی و حق عزل مقام مربوطه را نداشته باشد. جمهوری ایران بر اساس تفکیک کامل تو ا اداره می‌شود. در این جمهوری مجلس شورای ملی، هیات وزیران، دیوان عالی کشور و هیات امنای رادیو و تلویزیون ۴ رکن مستقل هستند، لکن سه نهاد اخیر تابع و مجری قوانینی هستند که مجلس تدوین می‌کند. آنها در چارچوب قوانین کشور دارای استقلال عمل هستند.

\* دیوان عالی کشور عالیترین نهاد قضائی است که اعضاء آن توسط قضاة کشور در انتخابات آزاد برگزیده می‌شوند. دیوان عالی حق رسیدگی به تمام شکایات و تظلمات و دعاوی در مورد تمام شمر و ندان و مسئولین کشور را دارا است. هیچ مقام دولتی و غیر دولتی در مقابل آن مصونیت نخواهد داشت.

\* در جمهوری ایران هیات وزیران و رئیس آن توسط مجلس برگزیده می‌شوند. رئیس هیات وزیران رئیس قوه مجریه و بالاترین مقام حکومتی است (بنام نخست وزیر یا رئیس جمهوری). کلیه مقامات قوه مجریه برای دوره معین انتخاب می‌شوند. هیچ مقامی بیش از دو دوره قانون گذاری نمی‌تواند بعنوان مسئول قوه مجریه برگزیده شود. در جمهوری ایران هیچ مقام دولتی مادام العمر، غیر مسئول و یا موروثی وجود نخواهد داشت.

\* ارتش در جمهوری ایران صرفاً وظیفه دفاع خارجی را بر عهده دارد و بهائیه ارتش از هرگونه مداخله در امور کشور منع می‌شود. اما افراد نظامی حق شرکت در فعالیت های سیاسی را خواهند داشت. فرماندهای ارتش توسط رئیس قوه مجریه تعیین می‌شوند. قوای انتظامی تماماً تحت نظر وزارت کشور قرار دارند. اما تشکیل پلیس سیاسی و هرگونه فعالیت آن ممنوع است.

\* در جمهوری ایران حاکمیت اساساً غیر مذهبی و غیر ایدئولوژیک است و از دین و بطور کلی ایدئولوژی جداست. دستگاه دولتی و نهادهای آن هیچ یک حق ندارند سازمان و امکانات دولتی را برای اشاعه جهان بینی معین در جامعه بکار گیرند. دولت حافظ حرمت دین اسلام و مذهب شیعه و سایر ادیان و مذاهب است. آزادی فعالیت دستگاه روحانیت توسط قانون و حق آنان برای اداره مساجد و تکایا

و اماکن مقدسه، انجام فرایض دینی و تبلیغات مذهبی و مصرف آزادانه و جومات و اصله تضمین خواهد شد. این حقوق برای پیروان سایر ادیان نیز تضمین می‌شود. با این حال پایبندی به این یا آن مذهب و عقیده هیچ امتیازات خاصی یا هیچ نوع محرومیتی برای هیچ کس ایجاد نخواهد کرد.

\* در جمهوری ایران حکومت بر اساس قانون است. قانون اساسی و مصوبات مجلس باید حدود اختیارات و وظائف مسئولین و ارگانهای دولتی و جهات کلی فعالیت آنان در تمام زمینه را معین کنند. اداره کشور نه بر اساس فرمان و دستور مقامات عالی حکومتی، بلکه بر اساس نص قانون انجام خواهد شد. مسئولین حکومت حق ندارند به صدور فرمان، یا اتخاذ تصمیم یا اقدامی مبادرت نمایند که مبنای قانونی ندارد و یا خلاف آن است. مرتکبین تخلف از قانون بنباه اعلام هر شخص حقیقی یا حقوقی باید تحت پیگرد قرار گیرند.

\* حکومت در ایران باید یک جمهوری فدراتیو باشد. اقلیت های ملی باید حق خود مختاری داشته باشند. مبنای تقسیمات کشوری و تعیین قلمرو واحدهای خود مختار منطقه ای و تعیین زبان رسمی آن رای آزادانه اهالی ساکن در هر منطقه از طریق همه پرسی است. در هر یک از ایالات و شهرستانها و در واحدهای کشوری کوچکتر اداره امور منطقه و محل بر عهده شوراهای منطقه ای و محلی خود مختار خواهد بود. دولت مرکزی حق ندارد تصمیمات منطقه ای و محلی را (چنانچه مغایر قوانین کشور نباشند) نقض یا لغو کند و یا آن را به پذیرش نظر خود در اداره امور محلی ملزم سازد.

\* رسانه های گروهی در جمهوری ایران مستقل اند و توسط مقامات امنای خود اداره می‌شوند. هیات امنای رادیو و تلویزیون مرکب است از نمایندگان سازمان های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بزرگ کشور. دولت حق ندارد در رادیو و تلویزیون را به پیروی از سیاست و خط مشی و یا دستورات خود ملزم سازد. دولت باید هفتیت و آزادی جریان اطلاعات و اخبار را تضمین کند. مسائل مهم کشور در رسانه های گروهی به بحث همگانی و نظر سنجی گذاشته شده، نتایج آن به اطلاع همگان برسد.

\* \* \*

در برنامه ما باید تصریح شود که سازمان رژیم سلطنت و ولایت و هر نوع رژیم غیر انتخاباتی حتی نیمه غیر انتخاباتی مخالف است. در ایران رهبری و مؤمونی از آن نیروها یا رهبرانی است که رای اکثریت مردم که الزاماً هر چند سال یکبار باید مجدداً اخذ شود - را در حمایت از خود بدست آورده باشند. در ایران فردا هیچ مقام حکومتی مادام العمر (مثل ولی فقیه) یا موروثی (مثل پادشاهی) وجود ندارد. با توجه به سطح رشد دموکراسی در ایران، با توجه به سابقه و سنت چند قرنی و حتی چند هزار ساله استبداد در شرق و در یک کلام تمام تاریخ و تجربه ملت ما ثابت کرده است که هر نوع تن دادن به رژیمی که در آن تمام قدرت در دست مجلس نیست به فاجعه می‌انجامد. هر گاه اجازه داده شود که

مقامات غیر انتخابی و غیر موقت چون شاه، ولی فقیه، رهبر کبیر، پیشوای ملت و از این قبیل در راس آن لانه کنند به یقین باید دانست که آنها یا با دسیسه و توطئه و یا با فریب خلق، نهادهای دموکراتیک و انتخابی را مغمور خود ساخته و استبداد را از نو در کشور ما مستقر خواهند کرد. اگر مردم به قدرت برسند باید جوانه های استبداد را همانجا در نطفه خاموش سازند. شرق و آسیا و مشخصاً ایران ما را با سوئد و هلند و انگلیس نباید قیاس کرد.

رژیم سیاسی کشور و قانون اساسی آن باید در مجلس موسسان بررسی و تصویب شود. مجلس موسسان مجلسی است که نمایندگان آن در یک انتخابات آزاد با شرکت همه احزاب و شخصیت های سیاسی و اجتماعی تعیین می شوند. هر نوع مجلسی که اعضا آن توسط سران حکومت تعیین نشوند یا بخشی از نیروهای سیاسی و اجتماعی از شرکت در انتخابات آن محروم شوند و یا هر نوع تلاش برای تدوین قانونی اساسی ایران در خارج از مجلس موسسان باید از جانب سازمان موجد آن و غیر قابل حمایت شناخته شود. حمایت سازمان از تشکیل مجلس موسسان و رد هر راه دیگری برای تاسیس رژیم باید خلل ناپذیر باشد و در هیچ شرایطی - چه بسیار قوی باشیم و چه نباشیم - نباید کنار گذاشته شود.

#### \* حقوق و آزادیهای دموکراتیک

بانف و چارچوب حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی که برنامه ما برای ایران پیشنهاد و پیگیری می کند همان بانف و چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر است. دفاع از این اعلامیه و مبارزه پیگیری در راه رعایت آن در ایران مهمترین وظیفه سازمان ماست. بنا به تجربه تلخ تاریخ معاصر ایران ما اکنون با پوست و گوشت خود بخرابی حس و درک می کنیم که در جامعه ای که حرمت حقوق بشر شکسته شود، یا نقض آن مبتای کار حکومت قرار گیرد، دولت به خود اجازه می دهد بنام حفظ امنیت کشور، بنام دفاع از منافع خلق، بنام تسریع رشد اقتصادی مرتکب جنایات بزرگ شود. آنگاه تداوم استبداد پیشروی مردم را هیچ جز تلاش برای سرنگونی این خودسران را قرار نخواهد داد. مهمترین موارد حقوق و آزادیهای که ما برای تحقق و تامین و تضمین آنها در ایران بیکار می کنیم عبارتند از:

\* لغو و منع هرگونه پیگرد و زندان بدلیل سیاسی و عقیدتی، آزادی فوری همه زندانیان سیاسی و بازگشت مجامع و تبعیدیان به ایران و بازگشت همه بیکارشدگان بدلیل عقیدتی به مشاغل خود و جبران تضییقاتی که از استبداد متحمل شده اند.

\* تامین و تضمین آزادی کامل فعالیت سیاسی و اجتماعی برای تمام احزاب، سازمانها، محافل و شخصیت های سیاسی و اجتماعی، از جمله شناسایی حق آنان در داشتن تشکیلات و دفاتر، در استفاده از رسانه های گروهی (راديو و تلویزیون) و انتشار آزادانه مطالبات، در شرکت در انتخابات، در تشکیل

اجتماعات و تظاهرات صلح آمیز و در برقراری مناسبات بین المللی. منع هرگونه اجبار در پیوستن به احزاب سیاسی، ممنوعیت ایجاد هرگونه مانع در گرایش افراد به جریان سیاسی مورد نظر خود، توسل به خشونت و ترور علیه آزادیهای سیاسی و نیز علیه دولت پاسدار آن باید منع بشود.

تشکیل سندیکاهای اتحادیه ها و سایر انجمن های صنفی، تشکیل مجامع هنری و فرهنگی و هرگونه فعالیت آنان باید آزاد باشد. دولت باید از هرگونه مداخله در امور آنها منع شود.

\* در جمهوری ایران حق زندگی به هیچ عنوان و از هیچ کسی نمی تواند سلب شود. صدور و اجرای حکم اعدام برای همیشه باید غیر قانونی اعلام شود. احدی حق ندارد به بهانه کسب اطلاعات، اعتراف به گناه یا هر بهانه دیگر متوسل به شکنجه شود. آزار و شکنجه روحی و جسمی بعنوان مجازات متعمان نیز باید غیر قانونی اعلام شود.

\* محاکمات باید تماماً علنی باشد. داشتن وکیل مدافع حق هر شهروندی است که مورد بازخواست قانون قرار می گیرد یا دادخواست خود را به مراجع قانونی عرضه می دارد. بازداشت بدون محاکمه باید اکیداً ممنوعی اعلام شود.

\* مکاتبات، مکالمات و حریم کار و زندگی شهروندان باید محترم شمرده شود. شنودگزارى، کشف مکاتبات و مراقبت پنهانی رفتار شهروندان باید غیر قانونی و قابل پیگرد شناخته شود.

\* تمام اشخاصی که در قلمرو ایران زندگی می کنند باید در انتخاب و پیروی از دین و عقیده خود آزاد باشند. حق بیان و قلم مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات مسالمت آمیز برای تمام شهروندان و غیر شهروندان باید به رسمیت شناخته شود و در پرتو حمایت قانون قرار گیرد.

\* شهروندان سایر کشورها که تحت پیگرد استبداد قرار می گیرند حق دارند در ایران تحت حمایت و پناه قانون قرار گیرند.

\* برای تمام شهروندان و غیر شهروندان باید حق انتخاب محل سکونت، انتخاب شغل، انتخاب نوع لباس باید حتی غیر قابل نقض شناخته شود. حق مسافرت به خارج و ورود به کشور، حق تابعیت و یا لغو آن حق نقض ناپذیر همگانی است.

\* حق داشتن کار و امنیت شغلی حق هر شهروند جويا و یا دارای شغل است. قانون باید در مقابل اخراج و بیکاری کارگران و کارمندان به حمایت از آنان برخیزد.

\* اعتصاب حق مسلم کارگران و همه مستخدمین است. کارگران حق دارند برای دفاع از حقوق و تامین خواسته های خود به اعتصاب دست زنند. هر نوع مجازات اعتصابیون غیر قانونی است.

\* برخورداری از بیمه و تامین اجتماعی حق همه شهروندان است. هیچ کس نباید به دلیل فقر، بیکاری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، بیکاری یا به هر دلیل دیگر از امکان تامین نیازهای اساسی

معیشت، از حق برخورداری از خوراک، پوشاک، سرپناه و درمان در حد امکانات کشور و از آموزش همگانی تا حد راهنمایی محروم شود.

\* برخورداری از حمایت قانون کار حق همه کارگران و مزدبگیران بطور کلی است. قانون کار باید حق تشکیل، اعتصاب، ایمنی محیط، ۴۰ ساعت کار در هفته، مرخصی، کارآموزی و مزد مطابق کار و ترمیم آن بر اساس تورم را به رسمیت بشناسد، استخدام کودکان را ممنوع کند و در حمایت از زنان کارگر مقررات ویژه وضع کند.

\* زن و مرد در برخورداری از کلیه حقوق مدنی باید مساوی شناخته شوند، چند همسری باید غیر قانونی شناخته شود، در ازدواج، طلاق و ارث باید زن و مرد حق مساوی داشته باشند. خانواده باید تحت حمایت قانون باشد. ممنوع محرومیت زنان در پذیرش مشاغل و رشته‌های تحصیلی باید ملغی شود. با هدف تأمین برابری واقعی زنان با مردان در زندگی و فعالیت‌های اجتماعی قانون باید پایه رسمیت شناختن حق زن بودن در تنظیم مناسبات اجتماعی و حقوقی برای زن حقوق و امتیازات خاص در نظر بگیرد.

\* \* \*

## ۲. راه رشد اقتصادی اجتماعی

### \* مقدمه

تا مدتها در ادبیات مارکسیستی "مساله استراتژی و تاکتیک" مساله مرکزی برنامه بود. مساله ماهیت قدرت سیاسی و چگونگی کسب آن موضوع اصلی برنامه تلقی میشد. اما بنظر می‌رسد تاریخ خود به این مساله جواب داده است: قدرت سیاسی متعلق به جمهور مردم است و از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک تعیین می‌شود و فکر می‌کنم ما فدائیان خلق امروز دید نسبتاً روشنی نسبت به آن داریم. بفرنج‌ترین مساله مرکزی در برنامه ما و بنظر من برای نیروی چپ بطور کلی مساله انتخاب راه رشد اجتماعی اقتصادی است.

هم آنچه در این فصل تحت عنوان "مروری در کلیات" نوشته شده و هم آنچه که زیر عنوان "فرم‌ها و سیاست‌های رشد" آمده تنها باید طرح بحث‌هایی تلقی شوند که فقط یک سمت فکری را مشخص می‌کنند. تصداز تحریر این عنوان آن نبوده و نمی‌توانست این باشد که راه حل‌های قطعی ارائه داده شود. مسلم است که ارائه برنامه آلترناتیو و کامل از جانب چپ در مقابل برنامه‌ی گرایش راست و محافظه کار - با توجه به آنچه که بر "کشورهای سوسیالیستی" و "کشورهای سمت گیری سوسیالیستی" گذشته، بویژه با توجه به آینده آنها و فرجام‌نوسازی - بفرنجی‌ها و پیچیدگی‌های بسیار به همراه دار دلز و ما باید مورد بحث بسیار وسیع‌تر و جدی‌تر قرار گیرد.

تجربه تاریخی تاکنون در این زمینه فقط برخی از گره‌ها را باز کرده است. از جمله ما امروز می‌دانیم که سرمایه‌داری به آن صورتی که اقتصاددانان بورژوازی و غیر بورژوازی (مارکسیست) در قرن ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ توصیف کرده اند باقی نمانده و مطلق العنانی و قدر قدرتی سرمایه در تنظیم مناسبات اجتماعی، بویژه در بهره‌کشی و حشیانه‌سازی نیروی کار، در اثر مبارزه طبقه کارگر و توده‌های مردم و در اثر انقلاب تکنولوژیک، در مقایسه با قرن‌های گذشته دچار دگرگونی‌های بزرگ گردیده است. همین تحولات نشان می‌دهند مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و انحصار ثروت‌ها و امکانات جامعه در چنگ اقلیتی محدود و حکمرانی آنان بر سرنوشت اکثریت بزرگ مردم دیگر نظامی رو به تحکیم نیست. با قاطعیت باید گفت: روند تکامل تاریخی در جوامع سرمایه‌داری غرب در زمینه حل و فصل مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در راستای افزایش قدرت و اختیارات سرمایه محدود شدن امکانات نیروی کار (و مردم بطور کلی) جامعه نبوده است. مناسبات اجتماعی از جمله مناسبات

تولیدی، نسبت به قرن گذشته و حتی اوائل و اواسط قرن حاضر، هم در هر صده ملی و هم در هر صده بین المللی دموکراتیزه تر و انسانی تر شده و میشود.

از سوی دیگر اکنون بوضوح روشن است که رهائی نیروی زحمت از بسیاری از مصائب نظم سرمایه داری، از راهی که اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی پیچیده اند میسر نیست، بزبان دیگر لغو یا مصادره سرمایه و مالکیت خصوصی، انجم از طریق اعمال زور و قطع ضربتی روند سرمایه داری و استقرار مالکیت دولتی بجای آن، هلیز هم برخی محسنات در دوره های معین، جامعه را با مصائبی مواجه میسازد که برای ما امروز بیش از هر زمان دیگر شناخته است. در دهه هشتم پس از انقلاب اکتبر امروز دیگر آشکار است که راهی که شوروی رفته است، یعنی راه دولتی کردن همه شئون زندگی و حذف مالکیت های غیر دولتی بر خلاف پیش بینی ها از آب در آمده است. در این باره توضیحات بیشتر لازم است.

#### \* مروری بر کلیات

مارکس، آنگونه که من شناخته ام، در چهره نگاری روند تکامل تاریخی جامعه بشری از خود توانائی بسیار نشان داده است. آموزش او در زمینه تحلیل صورت بندی های تکامل تاریخی و شناخت هلال انقراض یک دوره و پیدائی دوران تازه با آنچه که واقعا بر سیر زندگی جامعه انسانی گذشته است نزدیک بسیار دارد. او بدرخشان ترین صورت ممکن هلال انقراض نظام فئودالی و رشد جبری سرمایه داری و نظام دستمزدی در بطن نظام کهن را تصویر و تحلیل کرده است.

مارکس و انگلس هم چنین، با اتکا به منطق دیالکتیک بدرستی نتیجه گیری کرده اند که نظام سرمایه داری نیز جاودانه نیست و زمان قطعاً هم آن را به پایان خواهد برد.

علاوه بر این آنها کوشیدند با تحلیل وضع تولید و اقتصاد سرمایه داری در عصر خود عناصری را کشف کنند که نشان دهنده به پایان رسیدن ظرفیت این نظام برای رشد نیروهای مولده شوند. آنها از جمله روی بحران های ادواری تکیه کرده و نیز پیش بینی می کردند نظام موجود اکثریت مردم را بسوی فقر بیشتر سوق دهد. اما تجربه تاریخ نشان داد که این نقطه نظر بار و ندمای واقعی همساز نبوده است.

آنچه توجه مرا بخود جلب کرده است آنست که مارکس و انگلس هلیز هم توضیحات روشن در باره چگونگی پیدائی شکل تازه ای از مناسبات تولید در بطن جامعه کهن، در مقطع گذر به برده داری، از برده داری به فئودالیسم و بویژه در مقطع گذر از فئودالیسم به سرمایه داری، در باره چگونگی و چرایی مناسبات تولید تازه در بطن جامعه کهن در مقطع گذر از سرمایه داری توضیحات روشن و قانع کننده ای ارائه نداده اند.

آنها می گویند انسان مولد در نظام برده داری از راه جبر غیر اقتصادی به تولید نعمات مادی و ادار می

کند و وقتی حد معینی از رشد نیروهای مولد چنین رابطه ای را به مانع شکوفائی بیشتر نیروی تولید بدل می کند، جبر غیر اقتصادی به آمیزه ای از جبر اقتصادی و جبر غیر اقتصادی، (که ویژگی نظام سرواژ) است، بدل می شود. یا در مورد گذر از نظام سرواژ به نظام مزدوری بر اجتماعی شدن تولید و ناتوانی نظام سرواژ در تطبیق خود بر پیامدهای ناشی از اجتماعی شدن تولید انگشت می گذارند و تاکید می کنند بار شد صنعت، جبر غیر اقتصادی عملاً زنجیری بر پای نیروی تولید است و باید تماماً به جبر اقتصادی بدل شود.

مارکس و بویژه انگلس به اتکای شوم قوی فلسفی و گرایش انسان گراییانه پیگیر درک می کردند که جبر اقتصادی و بردگی نیروی کار نیز باید روزی پایان پذیرد. آنها یاد آور میشدند تنها در پرتو رشد عظیم نیروهای مولد حرکت در مسیر نابودی جبر اقتصادی، از بین رفتن تقسیم کار اجباری و بیگانگی نیروی کار از موضوع کار میسر خواهد شد. حتی آنها اینرا هم در تصور داشتند که انسان کارورز به انسان کار دان فرار وید و از حامل تولید به ناظر تولید گذر کند. و بدینسان شرایطی فراهم آید که دیگر کار برای انسان نه جواز حق زیست از طبیعت، بلکه پاسخگوی نیاز درونی خود انسان شود و برآستی "دل انگیز" گردد.

اینجا همه نظریاتی بوده است که بین یک تا یک و نیم قرن پیش بیان شده اند. این ارزیابی ها و پیش بینی ها زمانی مطرح شده است که کار در هیچ کجای عالم چنین خصلتی نیافته بود. بدترین نوع نظام دستمزدی، استثمار و اقطاع و حشیانه، کار طاقت فرسا در معادن، مزارع و کاریدی تکرار شونده در فابریک ها نه تنها روبه افول نبود، که تازه روبه تحکیم و توسعه میرفت.

اکنون اگر به گذشته باز گردیم و روند تکامل سرمایه داری را، که بر اساس همان متد مارکس، مرور کنیم برای رسیدن به این استنتاج که هم مناسبات سرمایه داری به پایان خود نزدیک شده است، باید نشان داده میشد که اشکال تازه ای از نظام تولیدی، نظامی که جبر اقتصادی، تقسیم کار اجباری و نظام دستمزدی را رفع می کند، در بطن جامعه موجود پدید آمده است.

در حالیکه در آن دوران عناصر یک نظام تولیدی و اقطاع تازه، عناصریکه نشان می داد چگونه مرحله هالیتری در نظام تولید فرا می رسد هنوز نه تنها در خود واقعیت وجود نداشت، بلکه حتی تصور روشنی در باره جزئیات سیمای آن وجود نداشت. واقعیت این بود که مطلقاً هیچ تغییری در نظام سیاسی و مطلقاً هیچ تغییری در روابط مالکیت منجر به آن نمی شد و نمی توانست بشود که جبر اقتصادی، تولید کالائی، تقسیم کار اجباری رفع شوند.

فقط در همین یک دو دهه اخیر است که خیزش های فلول آسا در تکامل نیروهای تولیدی از پی انقلاب علمی و تکنولوژیک تازه و تنها جوانه و چنین چگونگی گریز انسان کارورز از اسارت جبر اقتصادی،

تقسیم کار اجباری، رهائی از اسارت ماشین و کاریدی تکرار شونده و طاقت فرسای گذر به کار دل انگیز و تبدیل انسان کارورز به کار دان، در این یا آن گوشه دنیا پدیدار شده اند. معجزه ماشین های شمارگر در حذف کاریدی تکرار شونده و افزایش عظیم قدرت تولید و تبدیل انسان از عامل تولید به ناظر و مدیر تولید، معجزات کشفیات تازه بیوتکنولوژی که از جمله به افزایش عظیم تولیدات دامی، زراعی و نجات انسان از اینکار دشوار منجر می شود، و بسیاری معجزات دیگر، این تصور را پیش کشیده اند که روزی برسد که مغامیم کارگر و دهقان آنگونه که در تمام قرون گذشته شناخته شده بودند محاکمه شوند و نوع تازه ای از مناسبات تولید در مجموعه مناسبات اجتماعی انسانها ضرور گردد.

مارکس و انگلس حد رشد سرمایه داری را چنان می دیدند که رفع آن نه تنها میسر که به جبر تاریخی هم فرار و نییده است، آنها اجتماعی شدن تولید را آن سنگ پایه اساسی میدانستند که این مهم رانه تنها ممکن که ضرور می سازد، آنها لغو و رفع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را آن شاه حلقه ای میشناختند که هم نظام اقتصادی و نظام سیاسی جامعه آن روز را دگرگون می کند، انسان زحمتکش را از قید جبر اقتصادی، کار اجباری و بیگانه از خود، از اجبار به فروش کار بخاطر مزد، بخاطر کسب حق حیات رهاساخته و نیز جامعه انسانی را از قید دولت، بمثابه نهادی جز خود توده های تولید کننده و مجز او بیگانه از آنان، زوال می بخشد و خود را انسان زحمتکش، خود جامعه سر نوشت خود را بدست می گیرد ذبی آنکه آن را به نهاد دیگری بسپارد.

اما انقلاب اکتبر و دیگر انقلاباتی که وظیفه خود را رهائی انسان از تحویل جبر اقتصادی و جبر دولت قرار داده اند، با دولتی کردن اقتصاد نه تنها عملاً برای نظام مزد بگیري تقسیم کار اجباری بدیلی ارائه نداده اند، بلکه بجای زوال دولت، نقش دولت را بمثابه دولت در جامعه به مراتب افزایش داده اند. شوراهای خود کارگران و دهقانان، شوراهائی که میخواست تمام طبقه را متشکل کند و تمام قدرت را به آن بسپارد عملاً نمی توانست تحقق یابد.

در اینجا قصد من اصلاً این نیست که نظامی را که که "سوسیالیسم واقعا موجود" نامیده شده است را با آنچه که "سرمایه داری معاصر" نامیده میشود مقایسه کنم و نشان دهم که کدام یک چه مزایائی بر دیگری دارد. قصد اینست که نشان داده شود تفاوت این دو نه در بود و نبود جبر اقتصادی و تقسیم کار اجباری در آنها، بلکه در سیطره مالکیت خصوصی بر یکی و سیطره مالکیت دولتی بر وسایل تولید بر دیگری است. قصد این است که نشان داده شود عصری که از اکتبر شروع شد نمی توانست عصر آزادی کار از قید جبر اقتصادی، تقسیم کار اجباری، نظام مزد بگیري و خصلت کالائی آن باشد، زیرا نیروی کار خود هنوز اسباب و شرایط این رفیع را نیافریده بود. آنچه که اکتبر و انقلابات بعدی پی گرفته اند گذر از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت دولتی بر وسایل تولید بوده است. گذری که به اعتقاد من هنوز نمی

توان و نباید گفت حکم و ضرورت تاریخ بوده است.

بر اساس چنین درکی است که من به این نتیجه گیری پیوسته ام که وجوه عام و مشترک بر نامه ای که انقلاب اکتبر و دیگر انقلابات در کشورهای شرق اروپا و چین و کوبا با جبر گذاشته اند، بر نامه ای که عموماً "راه قطع سرمایه داری و گذر به سوسیالیسم" نامیده شده (تاکیدی می کنم نامیده شده) و در آثار کلاسیک و نیز در منابع تازه تر مارکسیستی تشریح و برهان شده اند و جوهی نیستند که سازمان ما باید آنها را برای تکامل نظام اقتصادی - اجتماعی کشور در نظر بگیرد. بر اساس چنین درک و شناختی است که تصور می کنم برنامه ما برای رشد اقتصادی اجتماعی کشور باید در بر گیرنده مجموعه اصلاحاتی (رفرم هائی) در همین نظام تولیدی موجود باشد با هدف تسریع رشد اقتصادی، گسترش عدالت اجتماعی و تأمین اجتماعی تقویت عناصر دموکراتیک در آن و با هدف حراست پیگیر آن از محیط زیست. این اصلاحات نه در خدمت تمکیم سلطه و تشدید فارتگری سرمایه خصوصی است و نه خواهان براندازی و منع قانونی آن و دولتی کردن مجموعه اقتصاد.

#### \* رفرم ها و سیاست های رشد

درست بر خلاف آنچه که تا امروز از جانب چپ مارکسیستی و نیز راست های افراطی ادها شده است (یا لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید یا آزادی مطلق سرمایه) راه سومی نیز وجود دارد. راهی که بر دست آوردهای تجارب تاریخی جوامع مختلف استوار است. راهی که نه زاده تراوشات و کشفیات ذهن این یا آن نابغه بلکه نتیجه و جمع بست تجاربی است که ملل مختلف در حل و فصل مسائل زندگی خود بدست آورده اند.

برخی از این تجارب حاکی از آنند که:

\* در هیچ جامعه ای از ایالات متحده امریکا گرفته تا اتحاد شوروی و ایران و تا عقب مانده ترین کشورها برای دستیابی فوری به سطح عالی تر رشد اقتصادی، برای گسترش کامل و بی خدشه عدالت اجتماعی، برای رفع مصائب سرمایه داری و عبور از آن راه حل ضربتی و جمعی وجود ندارد. هیچ سوپچی وجود ندارد که با پر خاندن آن فاز عالیتر تکامل اقتصادی اجتماعی کشور تحقق یابد. نسخه پیچی ها و اداهائی که میگویند اگر ما باشیم نیروهای مولده را با قطع سرمایه داری بعضی خواهیم داد و در عرض چند سال - کمتر یا بیشتر - سایرین را ژاپن و ژاپن را بهشت خواهیم کرد بیشتر جنبه سوپژکتیو داشته اند تا ابژکتیو. نه با شعارهای دلنریب و رمانتیک و نه صرفاً به نیروی شور و شوق توده های بیخاسته و یا اراده مبران انقلابی نمی توان مدل های اختراعی برای حل مسائل اقتصاد و رشد اقتصادی را جایگزین قوانین عینی اقتصاد کرد. اراده گرایی در این عرصه حتی ممکن است نتایج فاجعه

\* دگرگونی ساختار اقتصادی در راستای دست یابی به سطح عالی تر رشد نیروهای مولده همراه با گسترش عدالت اجتماعی یک روند تاریخی است که قبل از هر چیز باید باتکاء به مین ساختارهای موجود در جریان اصلاحات و رفرم‌های تدریجی پی گرفته شود. در انتخاب برنامه رشد اقتصادی باید به اندیشه و خرد و دانش طیف وسیع متخصصان و پرورش نیروی کافی برای حل و فصل آنها تکیه کرد. برنامه ریزی رشد بدون بهره گیری از دریای دانش و خرد بشریت معاصر اندوخته است و اتکای بر آن هیچ تضمینی برای تحقق اهداف شریف و انسانی که مادر مقابل خود قرار داده ایم پدید نمی آورد.

\* برنامه ما برای رشد اقتصادی بدون همکاری‌های وسیع اقتصادی با سایر کشورها بخصوص کشورهای پیشرفته صنعتی گسترش همپیوندی با اقتصاد بین‌المللی فقط بدر د قرار دادن جامعه ما در محاق عقب ماندگی بیشتر می‌خورد هر چه زمان جذب تکنولوژی پیشرفته و نو سازی صنعت و کشاورزی ما به کمک منابع خارجی کوتاهتر باشد به همان میزان رشد اقتصادی کشور ما سریعتر خواهد بود. باید افسانه‌های ارتجاعی قطع و ابستگی و استقلال اقتصادی از آن دست که بسیاری از نیروهای سیاسی حاکم و غیر حاکم داعیه آن را دارند در برنامه ما برای رشد اقتصادی برای همیشه بکنار گذاشته شده و شعارهایی چون گسترش برابر حقوق همکاری‌ها و مبادلات اقتصادی در راستای منافع متقابل جای آنها

سلب می‌شوند.  
\* باید در برنامه دولت ما اتکاء بر جبر فیر اقتصادی برای تامین رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی مرود شناخته شود و پیشبر آن اساساً بر اهرم سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی متکی شود. بجای ضبط و مصادر ه سرمایه‌ها یا محدود کردن سقف سرمایه یا تعداد مستخدمین، بجای منع مبادله خارجی، بجای قیمت گذاری اجباری و مصنوعی و سایر تمهیدات مشابه، دولت باید به مکانیسم‌ها و تدابیری مبتنی بر قوانین هینی اقتصاد معاصر متکی شود.

\* مالیات‌ها، بودجه گذاری، برنامه عمرانی، تامین اجتماعی، ملاحظیات اکولوژیکی، نرخ بهره، اعتبارات، قوانین گمرکی، سوبسید و موارد مشابه شناخته شده ترین تدابیر و اهرم‌های اقتصادی هستند که در برنامه دولت ما برای تامین رشد سالم اقتصادی و گسترش عدالت اجتماعی می‌توانند بکار گرفته شوند.

\* مالیات تصاعدی اهرم نیرومند کنترل سود سرمایه‌داران و مشارکت‌ها در تامین نیازهای اهالی است. مالیات تصاعدی اهرم نیرومند متعادل کننده درآمد افراد جامعه و تامین عدالت و نیز منبع مهم تامین هزینه‌های تامین اجتماعی و برنامه عمرانی و سایر هزینه‌های دولتی است. بودجه گذاری در برنامه‌های عمرانی می‌تواند مصالح رشد و عدالت را با هم در آمیزد. اختصاص منابع بیشتر برای مناطق

محرورم، صرف مبالغ بیشتر برای تامین نیازهای آموزشی، بهداشتی و دیگر نیازهای توده‌های وسیع مردم و امساک در تامین بودجه برای طرح‌هایی که فقط اعیان از آن بهره‌گیری می‌کنند باید مورد توجه قرار گیرد. تامین اجتماعی مهمترین رکن یک سیاست اقتصادی مردمی و دموکراتیک است. سیستم بیمه و بازنشستگی باید همگانی باشد و هزینه‌های آن همدتاً بر دوش کارفرما و بخش‌ها دولت قرار گیرد.

سیستم تامین اجتماعی باید فراگیر باشد و بتواند به تدریج در هر صدهای هر چه وسیع‌تری امنیت اقتصادی و آینده شهروندان و زندگی آنان را تامین کند. سیاست پولی دولت و اتکاء به سیستم بانکی دولتی نیز می‌تواند در جلب سرمایه‌ها در رشته‌های مورد نظر مردم، در بهبود اوضاع اقتصاد کشور، در محدود کردن فعالیت‌های هرز سرمایه‌داران برای کسب سود بیشتر نقش معین ایفا نماید. در بازار گنجینه خارجی و سیاست گمرکی نیز امکانات بسیار برای تحقق اهداف مردمی و ملی وجود دارد. محدودیت‌ها و امتیازات گمرکی می‌تواند بسو د حمایت از صنایع داخلی، بسو د تامین از نیازهای رشد کشور و بزیان مطالبات مصرفی اقشار پر درآمد تاثیر کند. همچنین است استفاده محدود از اهرم سوبسید برای تامین حداقل معیشت اقشار کم درآمد. اهرم‌هایی از این دست باز هم وجود دارند و می‌توان برای تحقق آماج‌های اقتصادی - اجتماعی بر آنها نیز متکی شد.

\* سیاست‌هایی که بمنظور تامین و تسریع رشد اقتصادی و یا گسترش عدالت اجتماعی بکار گرفته می‌شوند نباید به تخریب محیط زیست و منابع طبیعی و یا حتی به استفاده نامعقول از آنها منجر گردد. باید با اهرم قانون گذاری صاحبان صنایع و دولت قاطعانه موظف شوند که در تولیدات و تاسیسات خود لزوم الزامات حفظ محیط‌زیست را رعایت کنند. هرگونه بی‌توجهی در این هر صه به فاجعه بزرگ ملی و حتی منطلقه‌ای منجر میشود برای نجات کره زمین از هواقب شوم ناشی از مداخله غیر مسئولانه و تخریبی موسسات در تعادل اکولوژیکی آن باید همه همکاری فعال بین‌المللی با سایر کشورها روی آورد.

\* در هر نوع برنامه ریزی و سیاست گذاری دولتی برای رشد اقتصادی و گسترش عدالت اجتماعی باید قوانین هینی اقتصاد نه تنها نادیده گرفته نشوند، بلکه مورد اتکاء و استفاده قرار گیرند. قانون هر صه و تقاضا و مکانیسم بازار در تعیین قیمت‌ها (برای بهای نیروی کار، بهای پول و بهای کالاها)، قوانین تولید کالائی و نقش سود در گردش تولید باید اساس قرار گیرند. مالکیت اشخاص بر دارائی‌های خود مورد حمایت قانون قرار گیرد و امنیت آن در چارچوب قانون تضمین گردد.

\* نقش تاریخی دولت مردمی این نیست که برای برچیدن و محو بخش خصوصی وارد عمل شود و برنامه‌اش این باشد که سرانجام تمام موسسات را ضبط و به مالکیت خود در آورد. دولت مردمی دولتی نیست که بمثابة کارگزار صاحبان سرمایه‌های خصوصی وارد عمل شود و از تمام اهرم‌های فوق برای سرازیر کردن سود بیشتر به کیسه سرمایه‌داران بهره‌گیری. دولت باید بمثابة رقیب صاحبان

سرمایه‌های خصوصی و بصورت وکیل مردم برای تامین منافع و مطالبات آنان و برای افزایش تاثیر و نقش مردم در کارکرد آن سرمایه‌ها عمل کند. مداخله دولت در اقتصاد نه تنها مفید بلکه کاملاً ضرور است. بخش دولتی، بخصوص در ایران هم دیروز، هم امروز و هم فردا نیرومندترین بخش اقتصاد خواهد بود. اقتصاد ایران مختلط‌جست و باید مختلط‌بماند. تنوع اشکال مالکیت نباید از بین برده شود. تمایز دولتی که نماینده اکثریت مردم است از دولتی که کارگزار اقلیت سرمایه دار است در هر صه سیاست‌های مربوط به رشد اقتصادی در این نیست که این دو برای پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌های خود اهرم‌های اساساً مجزائی را مورد استفاده قرار می‌دهند. تمایز آنها در نوع سیاست مالی و پولی، در مضامین و اولویت‌های برنامه‌ریزی رشد و بودجه‌گذاری در چگونگی برخورد با مسأله تامین اجتماعی شهروندان، در سیاست گمرکی و بازرگانی خارجی و در هر صه‌های مشابه آشکار می‌شود. می‌توان از این اهرم‌ها بسود مصالح ملی و مردمی بهره گرفت و می‌توان از آنها برای پروراندن قشر محدود سرمایه‌دار انحصارگر، آنگونه که شاه می‌کرد، برای پروراندن کلان تاجران فارتگر، که ولایت فقیه حامی آنست، بهره برداری کرد.

\* برای دموکراتیزه کردن حیات اقتصادی جامعه در راستای منافع توده‌های وسیع زحمتکش‌ان علاوه بر تدابیر اهرم‌های اقتصادی بسط دموکراسی سیاسی نقش برجسته ایفا می‌کند. اساساً بدون دموکراسی سیاسی هیچ اهرم و امکان موثری در دست مردم برای کنترل دولت و موسسات، حتی برای اطلاع از کارهای آنان وجود نخواهد داشت. اگر ما در ایران دموکراسی را مستتر کنیم آنگاه افکار عمومی و عمده‌ترین وسیله انعکاس آن یعنی رسانه‌های گروهی، که لزوماً باید آزاد و مستقل باشند، نقش بسیار نیرومندی در تنظیم فعالیت‌های اقتصادی در راستای منافع مردم بعهده خواهند گرفت.

قوی‌ترین اهرم برای افشای فارت‌گری‌های سرمایه‌داران و مصادر امور و بسیج نیروی کافی برای مقابله با آن، برای مقابله با فعالیت‌های ویرانگرانه سرمایه‌داران و دولت در تخریب منابع طبیعی و محیط‌زیست و سیله بسیار موثر مقابله با تمایل ذاتی بوروکراسی به فساد، به دستبرد به مالکیت‌های عمومی و رشوه‌خواری، عمده‌ترین ضامن رعایت حق دادخواست، تامین دادخواه، تادیه حق و تامین عدالت، آنگونه که مردم می‌خواهند آزادی فعالیت رسانه‌های گروهی و رفع سلطه سرمایه و دولت از سر آن است. هلثیت و دموکراسی نیرومندترین اهرم دفاع از منافع مردم در مقابل عواملی است که با تسلط داشتن بر وسایل و منابع تولید ذاتاً و همیشه نکر بهره‌کشی و حشیانه از جامعه و طبیعت برای سود و قدرت سهل‌تر و بیشتر رادنبال می‌کنند.

\* با هدف بسط عدالت و دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی می‌توان با اقدامات و سیاست‌های مناسب و تشویقی در راستائی حرکت کرد که مالکیت بر وسایل تولید عمده، نه تحت سیطره و انحصار

اقلیتی محدود، بلکه تحت مالکیت و کنترل اقشار وسیع تری از جامعه در آید. هر صه سهام موسسات در بورس یا در بانک‌های می‌تواند با سیاست‌هایی همراه شود و تا آنجا گسترش یابد که حتی بخش عمده‌ای از شهروندان صاحبان واقعی موسسات بزرگ باشند، بی‌آنکه سرمایه‌های خرد آنان و سیله سودجویی و در خدمت محدود سرمایه‌داران کلان قرار گیرد. این امکان نیز منتفی نیست که حتی به لحاظ حقوق مالکیت - جامعه بتواند در راستائی تکامل یابد که عمده‌ترین سرمایه‌های آن نه تحت کنترل دولت و نه تحت کنترل کلان سرمایه‌داران، بلکه تحت کنترل و هدایت اکثریت واقعی جامعه در آمده باشد. وجود هیچ‌گونه بن بست منطقی در برابر این راه قابل تصور نیست.

\* \* \*

سیر تکامل اجتماعی و نیز امکانات موجود برای پیشرفت جامعه نه در راستای تقویت مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، نه در جهت تقویت مواضع اقلیت سرمایه‌دار در تنظیم مناسبات اجتماعی، بلکه چه از طریق دولت، چه از طریق خود مردم و چه از طریق تلاش مستقیم نیروی کار، در جهت تقویت تاثیر و نقش جامعه در تنظیم مناسبات تولید و بطور کلی در تنظیم مناسبات اجتماعی سمت‌گیری دارد. اندیشه مارکس و انگلس برای فردای جامعه بشری پابهای روند تکامل تولید و در نتیجه مبارزات مستمر توده‌های پتدریج در مسیر تحقق بوده و هست، منتها نه به فوریت، نه بایک اقدام ضربتی نه از طریق دیکتاتوری و اعمال جبر فیر اقتصادی و سرکوب، درست برعکس، با گسترش بی وقفه دموکراسی، در پرتو فرم‌های تدریجی، در پرتو تحولات دوران ساز علمی و فنی.

تاریخ باز کردن رموز تحقق آرزوهای دیرین انسان زحمتکش، رموز کاستن از رنج کار، رموز آزاد سازی انسان از قید هرگونه جبر، همه رموز در دست گرفتن سر نوشت خود و رموز همه آن چیزهایی که سوسیالیسم به جامعه بشری نوید داده است را در دستور خود دارد.

## برخی مسائل گرهی در زمینه تنظیم

### مناسبات درون سازمانی

متأسفانه در طول سالهای اخیر من کمتر وظیفه داشته‌ام روی مسائل اساسنامه کار کنم، لذا در این زمینه خود را صاحب نظر نمی‌دانم. در این هر صه تنها برخی جهت گیریهای کلی، و نیز برخی تجارب، که در جریان فعالیت عملی و مسئولیت هائی که داشته‌ام توجه مرا بخود جلب کرده، می‌تواند از جانب من طرح و پیشنهاد شود. از این رو تلاش برای تنظیم پیش نویس برای ارائه به کنگره و نیز بحث در جزئیات را بیشتر وظیفه آن گروه از رفقای می‌دانم که در این زمینه صاحب نظرند. آنچه در زیر می‌آید، با توجه به تذکر فوق تنظیم شده و به برداشت من، بجاست در کار تنظیم مناسبات درون سازمانی مورد توجه قرار گیرند.

#### ۱. در زمینه شرایط حق عضویت

تا چندی پیش در سازمان ما بنظر میرسد که این مساله کاملاً حل شده است. اما بنظر من مساله قطعاً باید مورد بازبینی مجدد قرار گیرد.

آیا عضو حزب کسی است که عضویت و فعالیت در یکی از ارگانهای حزب را می‌پذیرد و توسط این ارگان عضویت پذیرفته می‌شود. یا چنین شرطی برای عضویت زائداست؟ لنین در موضع نظر اول به د سازمان مانیز تا امروز بر اساس همین نظر عمل کرده است. بزبان روشن تر طبق اساسنامه، سازمان با تماماً متشکل است و پذیرش فعالیت تشکیلاتی و متشکل شدن شرط عضویت تلقی میشود. عدم حضور و یا عدم تمایل به حضور در حوزه و کمیته و قطع رابطه با ارگانهای سازمانی قانوناً قطع عضویت هر مربوطه را بدنبال دارد. گذشته از این طبق ضوابط فعلی ما هر عضو موظف به اجرای تمام تصمیمات سازمانی است. عدم انجام دستورات بی انضباطی تلقی شده و موجب تنبیه می‌گردد. و بالاخره برای عضویت در سازمان تصمیم ارگانی که شما داوطلب عضویت در آن هستید و تأیید ارگانهای بالاتر ضروری است. جلسه عمومی حوزه باید تقاضای عضویت شما را تأیید کند و آنرا برای تأیید نهایی به ارگان مافوق بفرستد.

این ضوابط در تمام اساسنامه های سازمان و نیز تمام احزابی که بر پایه اندیشه های مارکس و لنین بنا شده اند قید شده اند. این ضوابط حتی در طرح اساسنامه جدید حزب کمونیست شوروی که قرار است چند ماه بعد در کنگره آتی تصویب شود نیز قید شده اند.

هم در شرایط استبدادی فعلی، هم در شرایط دموکراتیک پیشنهاد و شرط لنین برای تعریف عضو بنظر من از زوایای معین محدود کننده و غیر ضرور است. انبوه کسانی هستند که خود را عضو سازمان می‌دانند و برای آن فعالیت می‌کنند اما یا بعلت فشار سرکوب رژیم، یا به دلیل ضعف ارگانهای مسئول تشکیلات، بدلیل محدودیت های شخصی و یا به دلایل دیگر از شرکت در حوزه و کمیته خودداری می‌کنند و یا محروم می‌شوند. اما آنها در عمل و در زندگی روزمره به سود سازمان کار و فعالیت می‌کنند. چنین کسانی نباید از جانب مسئولین سازمان غیر عضو و غیر وابسته به سازمان شناخته شوند و یا آنها را از حقوقی که برای عضو در نظر گرفته شده محروم کنند. بنظر من فعالیت تشکیلاتی نباید شرط عضویت باشد. فعالیت سیاسی و اجتماعی بطور کلی، (از جمله فعالیت تشکیلاتی) باید مبنای قرار گیرد.

مشروط کردن عضویت به فعالیت تشکیلاتی و اجرای تصمیم سازمانی، بسیاری از فعالینی که مایلند برای سازمان فعالیت کنند (اما هملاً نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند حوزه نشینی کنند، یا اهمادی به صحت تصمیمات سازمانی در باره خود ندارند، و یا اصلاً داوطلب آن نیستند که سازمان برای زندگی آنها تصمیم بگیرد)، را از سازمان دور و یا اصلاحی می‌کند. این چنین شرطی روی رابطه مردم با سازمان و بویژه تلقی آنها از سازمان تأثیر فاصله انداز و بیگانه ساز دارد. این شرطه آنها را که احساس مثبت نسبت به ما دارند متغیر و آنان را که احساس منفی نسبت به ما دارند علیه ما تحریک می‌کند و بسیاری مسائل دیگر که استدلال آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

از نظر من عضو کسی است که به نوعی در محیط پیرامون خود یا در سطح وسیعتر بسود سازمان فعالیت می‌کند، نوع فعالیت مهم نیست، نفس فعالیت مهم است. بنظر من وضعیت ایده آل آنست که هر فرد ایرانی که خود را عضو سازمان بشناسد، بسود آن فعالیت کند، از جانب ارگانهای مسئول عضو شناخته شود و حقوق وی در سازمان رعایت و تضمین شود. در شرایط دموکراتیک این فعالیت حداقل می‌تواند با پرداخت حق عضویت در سازمان مهتا شود و درست این است که در شرایط دموکراتیک پرداخت مستمر حق عضویت، قطع نظر از مبلغ آن، شرط تداوم عضویت شناخته شود، مگر اینکه دلایل عدم پرداخت موجه باشد و یا ثابت شود عضو مربوطه در جای دیگر در فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی سازمان بنوعی فعالیت داشته است. در شرایط اختناق هر کس در کشور که دارای نوعی سابقه فعالیت بسود سازمان است و تقاضای برخورداری از حقوق عضویت را دارد باید این حقوق را بدست آورد. در شرایط اختناق نه پرداخت حق عضویت، نه شرکت در حوزه و نه ارتباط با رهبری نباید شرط عضویت



شناخته شود. هر یک از این شروط و طایفه‌ها سابقه هر نوع فعالیت سیاسی و یا سازمانی دیگر بسود سازمان و تمایل فرد به عضویت باید برای بر خور داری از حقوق عضویت کافی شناخته شود. این تغییر در اساسنامه سازمان فوق العاده مهم است و این نیز مسلم است که کار بست آن هم زمان می خواهد و هم ممکن است با زیان بزرگ همراه باشد. اما این نیز مسلم است که امتناع از سمت گیری بدین سو و حفظ وضع موجود بر خور د با توده اصلی نیروهای سازمان و اینقدر فاصله گیری از مردم قطعاً زیان های بس بزرگتری را نصیب جنبش ماکرده و خواهد کرد.

در پاسخ به این سوال که چه کسانی عضو سازمان محسوب می شوند، بمثابة یک پرسش و سمت گیری باید گفت: هر کس که خود را عضو سازمان بداند و بنویسند برای پیشبرد فعالیت آن تلاش ورزند عضو سازمان محسوب و از همه حقوق آن بهره مند میشود.

در اساسنامه موجود ما بخش عمده ای به تشریح وظائف اعضا، حقوق اعضا و تسهیلات سازمانی اختصاص داده شده است. این طبیعی است که وقتی برای عضو وظایفی در نظر گرفته میشود این توقع از وی هم شکل بگیرد که آن وظایف را انجام دهد و اگر داده به دلیل عدم انجام وظیفه مورد مواخذه قرار گیرد.

نوع رابطه سازمان با دوستداران و گروندگان به آن به گونه ایست که بسیاری از مردم فکر نمی کنند اگر چنانچه به سازمان روی آورند دیگر یک آدم هادی مثل بقیه نخواهند بود. در اینصورت آنها باید نظم و دیسیپلین را رعایت کنند و تعهدی را بپذیرند که توان انجام یا تمایل به انجام آن را ندارند. گوش کنید به شرح وظایف اعضا در اساسنامه ما:

۱- پیشبرد خلاق و پیگیری خط مشی و رهنمودهای سازمان، تبلیغ برنامه و سیاست های سازمان در محیط کار و زندگی، توزیع نشریات سازمانی و جلب عناصر مبارز به سازمان.

۲- شرکت در جلسات سازمانی، رعایت اساسنامه و اجرای متعهدانه مصوبات و تصمیمات سازمانی و مفاصل سازمانی.

۳- خدمت بی شائبه به توده های مردم، تحکیم پیوند و در آمیختن با آنها، فراگیری از توده ها و گزارش واقع بینانه از خواست ها و نظرات و روحیات آنها...

۴- تلاش مستمر برای فراگیری جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم و ...

۵- مبارزه علیه ایدئولوژی بورژوازی، ...

۶- مراست و دفاع قاطع از حیثیت و اعتبار سازمان و از وحدت و پاکیزگی صفوف آن ...

۷- طرح شمردن منافع کارگران و زحمتکشان به منافع شخصی

۸- تحکیم و گسترش مناسبات رفیقانه در سازمان، نمونه بودن در محیط کار و ...

۹- کار بست شجاهانه انتقاد و انتقاد از خود... مبارزه با روحیه محافظه کاری، ماجراجویی، بوروکراتیسم و ...

۱۰- احترام به آداب و سنن مردم و گسترش شناخت خود از ...

احتیاج به توضیح و استدلال زیادی نیست. اگر اساسنامه باید واقعاً و در عمل مورد پذیرش قرار گیرد، یعنی اگر کسی که عضویت سازمان را می پذیرد باید وظایف فوق را هم بر عهده خود بداند، باید گفت که چنین سازمانی قطعاً یک سازمان توده ای و فراگیر که سازمان عمده ای انگشت شمار خواهد بود که اشخاص هادی خود را کاملاً فریب و بیگانه با آن احساس می کنند. چنین شرطی که ما در نظر گرفته ایم فقط و فقط شامل کسانی میشود که داوطلب اند یک محر "انقلابی حرفه ای" باشند. وظایف عضو سازمان را تمایل و تصمیم و شناخت خود او باید معین کند. وظایف عضو را نباید در اساسنامه نوشت. اگر رهبری سازمان وظایفی را بر عهده اعضا مشخص می دهد باید با نیروی منطبق، با تکلیف نیروی شناخت و فریزه حقیقت جوئی، با تکیه بر شور مبارزاتی و انگیزش درونی اعضا و مردم راه تحقق آن را بگشاید. نه با فرموله کردن و در اساسنامه و شرط گذاشتن. در اینجا بحث این نیست که انجام کدامیک از این کارها که اساسنامه روی دوش اعضا میگذارد ضرور و مفید است و کدام نه. این بحث جداگانه ایست. بحث در اینجا این است که بنظر من چیزی بنام وظایف اعضا اساساً نباید در اساسنامه بیاید. وظایف اعضا عبارت است از آنچه که خود آنها وظیفه خود قرار می دهند. این وظایف به همان میزان که رهبری قدرت استدلال و اقتناع از خود بروز دهد، به همان میزان که عمل رهبری و نیاز زمان در توده اعضا شور و شوق و انگیزش عمل پدید آورد به همان میزان در میان اعضا زمینه پذیرش و عمل خواهد یافت و بعنوان وظیفه تلقی خواهد شد. جز این بر خور د با امر "وظیفه" هر بر خور د دیگری که جنبه دستوری داشته باشد خطر آن دارد که سازمان را از درون بپوساند و آن را به یک اداره مرده و یا یک سر باز خانه زنده تبدیل کند.

طبعاً زمانی که چنین بر خور دی با شرایط عضویت و وظایف عضو طرح شود این سوال پیش می آید که چنانچه هر کس خودش در باره عضویت در سازمان تصمیم بگیرد و وظایف خود را هم خود تعیین کند چنین شخصی چه حق و حقوقی در سازمان دارد؟ جوهر حقوقی که برای اعضا در اساسنامه موجود ما آمده است بطور خلاصه عبارت است از: حق رای و حق بیان نظر. من فکر می کنم این حقوق باید لزوماً تامین شود. فقطا ضافه می کنم حق کسب اطلاع را. زیرا حق پایه ایست و اگر آن را رهبری از اعضا سلب کند، آنوقت حداقل این است که هم حق رای و هم حق بیان اگر هم رعایت شوند از مضمون تعی و صوری خواهند بود. بگذریم از اینکه چه بسا ممکن است از پی نقض حق اطلاع این دو نیز حتی رسماً و علناً نقض شوند.

اعضای حق دارند از سیاست‌ها، اقدامات، مذاکرات، اختلافات و نحوه عمل رهبران سازمان مطلع باشند. دستگاه رهبری سازمان موظف است گزارش فعالیت خود را منتشر سازد. شرایط اختناق نباید وسیله بی‌اطلاع گذاشتن اعضا از مسائلی شود که اطلاع از آنها برای بیان نظر آنها و برای ارائه رای آنها ضرورت دارد. حساب مسائل اطلاعاتی و امنیتی که توسط آنها پلیس قادر به نابودی فیزیکی فعالین میشود کاملاً جداسط و به هیچ وجه نباید توسط احدی پخش شود. اما نظریات، پیشنهادها، روش‌ها، تاکیدات، مشکلات، اختلافات، حتی درگیریها و خصومت‌ها در ارگانهای رهبری مرکزی و منطقه‌ای و نیز مذاکرات با سایر نیروها، بویژه با مخالفین سیاسی سازمان، آنجا که مسائل جدی است و به واقعی شدن شناخت توده اعضا از منتخبین خود و یا شناخت مردم از سازمان یاری میرساند قطعاً باید در هر شرایطی علنی باشند و هیچ کس مانع انتشار آنها نشود.

لزومی ندارد که در این نوشته مجدداً روی ضرورت تامین حق بیان نظر و حق رای در سازمان تاکید شود. چون امروز این حقوق برای همه اعضا در سازمان ما پذیرفته و تامین شده است. فقط خود شما را از این بابت پنهان نمی‌کنم که مصائب تامین این حقوق و استفاده بد و زیانبار از آن هیچ کدام موفق نشدند. اصل موضوع را در سازمان زیر هلامت سوال برند و شرایطی بوجود آید که راه حل مشکلات در نقض حق بیان و حق رای جستجو شود. امیدوارم در سایر زمینه‌ها هم چنین شود و مصائب کاربست شیوه‌های نوین ضرورت کاربست آنها را مقهور خود نسازد.

#### ۲. سیاست‌گزینش‌کادرها

زمانیکه حضور آنطور تعریف کنیم و بشناسیم که فوق‌الضاهر شد بلافاصله این سوال مطرح میشود که آیا اساساً تشکیلات برای ما امری ضروری است یا نه؟ اگر شرط عضویت هر عضو در یک ارگان سازمانی را حذف کنیم، آیا باز هم تشکیلات و متشکل بودن مفهوم دارد؟ موضوع وحدت اراده در سازمان و همگرایی و اتحاد آن بمثابة یک جریان در جامعه چگونه تحقق یافت؟ هرگاه عضویت در یک ارگان و انجام تصمیمات سازمانی شرط عضویت در سازمان تلقی نشود.

برای 'سازمان بودن' هم تشکیلات و تشکیلات قطعاً ضروری است و هم وحدت عمل و اراده. بدون اینها هیچ فعالیت سیاسی جدی و هیچ تأثیر جدی بر روندهای سیاسی و اجتماعی در کشور متصور نیست. اگر اینها را نداشته باشیم آنوقت باید اذهان کنیم که ما به بمثابة یک جنبش زنده و موثر خود را عملاً منحل کرده‌ایم. مسأله این نیست که آیا تشکیلات و فعالیت سازمانی برای سازمان ضروری است یا نه؟ مسأله این است که این تشکیلات باید از چه کسانی تشکیل شود و چگونه فعالیت کند.

من در زمستان سال ۶۷ در اوج بحران در دستگاه رهبری سازمان گفتم هم‌رفقائی که در ارگانهای

مسئول سازمان عضویت دارند اما مسئولیت نمی‌پذیرند و حاضر نیستند به وظایف خود (حتی شرکت در جلسه ارگان) عمل کنند درست آن است که استعفا دهند و یا اگر نمی‌دهند از عضویت در ارگان معاف گردند. این نظر آن زمان بر بسیاری رفتارگران آمد. حتی از آن نتیجه‌گیری‌هایی شد که هم فیر لازم و هم فیر واقعی بود. اما هم آن زمان و هم در حال حاضر همچنان اکید بر این باورم که بدون قبول این پرنسیپ بی‌آنکه تقسیم کار معین و تعهد صریح و تضمین شده برای انجام وظایف معین در سازمان وجود داشته باشد سازمان قطعاً قادر نخواهد شد بمثابة یک جنبش سیاسی و اجتماعی جدی که اهداف دور و دراز در سر دارد به حیات خود تداوم بخشد.

الزام هر عضو ساده به پذیرش عضویت در ارگان و انجام وظایف معین که از جانب سازمان محمول می‌شود غیر ضروری است. اما این بدان معنا نیست که در میان ده‌ها هزار عضو سازمان ما (که امروز خودسرانه 'موادار' نامیده میشوند)، هیچ کس داوطلب عضویت در ارگانهای معین، پذیرش مسئولیت‌های معین و تعهد صادقانه به انجام آن وظایف نیست. در سازمان ما حتی در بحرانی‌ترین شرایط، حتی در خونین‌ترین روزها نیز به هیچ وجه کم نبوده‌اند. هزینه‌ای که نه تنها داوطلب پذیرش کار و مسئولیت معین در سازمان و انجام متعهدانه آن بوده‌اند، بلکه آرزو داشته‌اند که امکان یابند بیشتر و بیشتر، و حتی همه هستی خود را برای سازمان و بخاطر سازمان ایثار کنند.

حوزه، هسته، کمیته، کمیسیون، گروه‌های کار و دیگر ارگانها برای سازمان ضروری و تشکیل آنها نیز کاملاً امکان پذیر است. منتها اعضای این ارگانها باید از و ما کسانی باشند که خود فعالیت متشکل و منضبط را می‌پذیرند و حاضرند که به انجام مسئولیتی که می‌پذیرند متعهد بمانند.

تشکیلات حوزه‌ها و کمیته‌ها و دیگر ارگانهای 'سازمانی' که اعضای آن کاری برای انجام دادن ندارند و یا نمی‌پذیرند، یکبار برای همیشه باید به کنار گذاشته شود. این کار مانع تنها هست، بلکه بشدت زیانبار است. در داخل کشور در شرایط اختناق این دل‌خوشکنک بازی‌ها، در عمل و جدا از هر نیتی، نقش دام گسترده و پرورنده سازی برای اعضا، اینا می‌کند. در خارج کشور چنین ارگانهایی در بهترین حالت نقش چرخ پنجم و در حالت هادی نقش چوب لای چرخ برای سازمان (بویژه برای ارگانهایی که برای کار کردن و با مسئولیت مشخص تشکیل شده‌اند) را ایفا می‌کند.

موفقیت بزرگ سازمان ما آن خواهد بود که روزی شاهد آن باشیم که نه در داخل کشور و نه در خارج هیچ کس در هیچ یک از ارگانهای آن نیست که کار و مسئولیت معین نداشته باشد یا به مسئولیتی که پذیرفته عمل نمی‌کند، اما عضویت او در آن ارگان همچنان حفظ میشود.

گفتم که هر عضو از حق انتخاب کردن و و حق انتخاب شدن برخوردار است و گفتیم که برای برخورداری از حق انتخاب کردن هیچ شرطی جز 'سابقه نوعی فعالیت بسود سازمان در فاصله دو

انتخابات<sup>۱۱</sup> نباید مبنای قرار گیرد. اما برای انتخاب شدن برای عضویت در ارگان معین، یا برای احاله مسئولیت معین شرط فوق‌بتمنهایی کافی نیست. کسی که برای انتخاب شدن در نظر گرفته میشود اولاً باید خود شخصاً داوطلب پذیرش همان مسئولیت باشد، ثانیاً متعهد باشد که چنانچه انتخاب شده به تمام تعهدات ناشی از عضویت در ارگان مربوطه و پذیرش مسئولیت مربوطه عمل خواهد کرد.

بعنوان مثال در شرایط دموکراتیک، در هر محل کار یا سکونت که عده‌ای از اعضای سازمان (منظور همان کسانی است که فرهنگ مسلط کنونی آنها را "موادار"<sup>۱۲</sup> می‌نامد) فعالیت دارند در یک جلسه عمومی که به دعوت هم تشکیل می‌شود کسانی که برای پذیرش مسئولیت و عضویت در ارگان دائمی محل (مثلاً هیات مسئولین محل) داوطلب هستند معرفی شده و توده اعضای محل به آنان رای می‌دهند. کسانی که انتخاب می‌شوند موظف خواهند بود تصمیمات ارگان خود را اجرا و بر طبق سیاست سازمان عمل نمایند. این موضوع باید روشن باشد که اگر هر یک از منتخبین دیگر نخواست در هیات شرکت کند و یا شرکت کرد ولی وظائف ناشی از عضویت خود در هیات را انجام نداد طبق ضوابط معین قطعاً باید از عضویت در آن ارگان معاف و مسئولیت آن به دیگری محول گردد. مسلم است که این تغییرات به هیچ وجه نباید حق رای نامبرده در کنفرانس فعالین محل و یا حتی او برای بیان نقطه نظرهای خود را (پیرامون کلیه مسائل سازمان از طریق تریبونهای سازمانی) از وی سلب کند. هم چنین است شیوه برخورد با اعضای کمیسیونها و ارگانهای انتصابی که در جنب کمیته مرکزی یا در جنب سایر ارگانهای انتخابی تشکیل می‌شوند. کمیته مرکزی و سایر کمیته‌ها موظف اند کسانی را برای کار در ارگانهای جنب خود و یا برای وظائف دیگر منصوب کنند که خود آنها آمادگی پذیرش این مسئولیت را داشته باشند و این انتصاب مسلماً تقطعات زمانی اعتبار خواهد داشت که فرادانتخاب شده به مسولیت محوله عمل کند.

### ۳. درباره کادرهای رهبری

پذیرش سیاست فوق در زمینه گزینش کادرها، بویژه در سطح کادرهای رهبری، در سطح کمیته مرکزی و هیات سیاسی از اهمیت و حساسیت فوق‌العاده برخوردار است. وضع در سازمان ما از این نظر واقعاً تاجعه آمیز است. عده‌ای در سال ۵۷ و عده‌ای نیز در سالهای بعدتر تا سال ۶۵ بعضویت کمیته مرکزی انتخاب شده‌اند، اما مطابق سنت و مقررات موجود اگر از میان این عده کسی یا کسانی حاضر به انجام کوچکترین کاری بنفع سازمان نباشند، اگر کسانی باشند که به هیچ وجه حاضر نیستند یک قدم کوچک هم در راه سازمان بردارند و واقعاً حتی پروردگار هم قان نیست سوال کند که رفتار پس‌چرا و با کدام دلیل شما عضو کمیته مرکزی هستید؟ در سازمان ما اگر خدای نکرده یک بار کسی را بعنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب کنند، چه خوب کار کند و چه بد، چه خدمت کند و چه اذیت، عضو کمیته مرکزی خواهد

ماند و خواهد ماند تا زمانی که ملائک او و سازمان را از این مصیبت نجات دهند. این معیار که اعضای کمیته مرکزی باید فقط کسانی باشند که تنها سوابق در خشان تری دارند یکبار برای همیشه باید کنار گذاشته شود. اعضای کمیته مرکزی باید صرفاً از میان رفقای انتخاب شوند که نه تنها ایثار و گذشت بیدریغ را کلا در زندگی و وجود خود سرشته‌اند، بلکه آمادگی و توانائی آنرا نیز دارند که در وضع موجود وظایف مشخصی برعهده بگیرند و انجام آن وظایف را بر امور شخصی و خصوصی مرجح بشمارند.

این کار فلتاست که اول اعضای کمیته مرکزی انتخاب شوند، بعد تلاش شود برای آنها مسئولیت بتراشیم، خیر، برعکس، باید ابتدا معین شود که کدام وظائف و مسئولیت‌های معینی در سطح رهبری سازمان وجود دارد و کدام یک از رفقا شایستگی و آمادگی پذیرش این مسئولیت را دارند سپس از میان داوطلبین برای هر مسئولیت جداگانه رای گیری جداگانه بعمل آید و در هر مورد صاحب بیشترین رای بعنوان یک عضو کمیته مرکزی انتخاب شود و مقرر گردد که هر کدام از اعضای منتخب کمیته مرکزی چنانچه از حضور در پلنوم کمیته مرکزی منصرف گردند و یا به انجام مسئولیتی که برای آن انتخاب شده‌اند متعهد نمانند، یا باید استعفا بدهند و یا از انجام وظایف مذکور و عضویت در کمیته مرکزی معاف و در اولین فرصت جای خود را به رفیق دیگر دهند.

اگر در زمینه گزینش کادر به این سیاست عمل شود، آنگاه کمیته مرکزی و دیگر ارگانهای سازمان متشکل از کسانی خواهند بود که هر کدام در ارگان مربوطه کار و وظیفه معینی پذیرفته‌اند و مشخصاً به همین دلیل به عضویت آن درآمده‌اند. در اجرای این سیاست پیشنهاد می‌کنم به هنگام انتخاب اعضای رهبری سازمان در کنگره آتی ابتدا مسئولیت‌هایی که در سطح رهبری وجود دارد مشخص و تصویب شود، سپس برای هر یک از آن مسئولیت‌ها میان نامزدهای موجود رای گیری شود.

اما اینکه گفته شود تشکیلات (ارگانهای) سازمان باید متشکل از کسانی باشد که آمادگی و توان پذیرش همان مسئولیت را دارند هستند هنوز پاسخگوی تمام نیازهای سازمان نیست. سازمان علاوه بر این احتیاج به کادرهایی دارد که نه تنها برای پذیرش مسئولیت معین در شرایط و در ارگان معین آمادگی دارند، بلکه همچنین آمادگی دارند تصمیم و نیاز سازمان را بر تصمیم و نیازهای فردی خود مرجح بشمارند. (ادبیات مارکسیستی اینگونه فعالین سیاسی را "انقلابیون حرفه‌ای"<sup>۱۳</sup> نامیده است). کادرهایی از این دست نه تنها آماده‌اند در ارگان معین مسئولیت معین بپذیرند بلکه این آمادگی را نیز دارند که در هر شرایطی که لازم باشد و برای پذیرش هر مسئولیتی که در توان آنها باشد برای پیشبرد امر سازمان قدم پیش‌گذارند.

بنظر من یک سازمان سیاسی جدی و مسئول، سازمانی که دارای نقش و تاثیر سیاسی معین در جامعه است، هم‌لانهی تواند - هرگز نیز صحیح نیست - که از موهبت و همت کادرهای حرفه‌ای بی‌نیاز

باشد. سیاست گذاری و پیگیری در پیشبرد آن، کار بست و نیز انتقال تجارب، تحلیل گری و تعقیب اوضاع سیاسی یا تحقیق وضع اجتماعی، سازمانگری مبارزه توده‌ای و بطور کلی امر رهبری سیاسی و سازمانی، بدون اتکاب بر کادری که مبارزه سیاسی را به مثابه مضمون و محتوای اصلی مستی اجتماعی خود برگزیده اند، امکان پذیر نیست.

تعداد مبارزان سیاسی و حرفه‌ای سازمان و تعداد ارگانهای که به وجود این مبارزان نیازمندند را قبل از همه حد حدت و رخوت شرایط سیاسی تعیین می کند. باین حال تاکید می کنم در سازمان ماحتی در شرایط فعلی رفتائی که مسئولیت حساس بر عهده می گیرند (و این تقریباً باید تمام اعضای کمیته مرکزی آتی ما را شامل شود) باید لزوماً مبارزان سیاسی حرفه‌ای باشند. کسانی که آمادگی دارند مسائل، نیازها و تمایلات فردی و شخصی خود را تحت الشعاع تصمیمات و نیازهای سازمان قرار دهند. روشن تر بگویم نمی توان هم عضویت در هیات سیاسی را پذیرفت و هم پذیرفت که اعضای هیات سیاسی مثلاً بتوانند مجاز باشند در هر کشوری که می خواهند معین شوند یا هر وقت که مایل باشند مسئولیت خود را زمین گذاشته، به مسافرت بروند و یا بد کارهایی مشغول شوند که خود صلاح می دانند. مساله بسیار مهم دیگر موضوع طول زمان فعالیت است. مادر ارگانهای معین است. در داخل کشور و در دوره استبداد این مسئله خود بخود منتفی است زیرا واحد ها کوچک و حوزه فعالیت ماهیتاً به گونه‌ای نیست که نیازی برای دوره‌ای کردن اجباری مسئولیت ما در ارگانها پیش آید. اگر فعالین ارگانها طی چندین سال از دستبرد پلیس سیاسی مصون مانده باشند، آنگاه فکر تغییر دوره‌ای مسئولیت، نه در بین خود آنها، بلکه با آندسته از کادرهای خارج که آمادگی و امکان استقرار در داخل را دارند باید مورد توجه قرار گیرد.

اما تمام تجارب احزاب دیگر و نیز آنچه که ما خود در طول یکدهه اخیر دیده ایم همه به ما هشدار می دهند که مهمترین مسئولیت های سازمانی بویژه مسئولیت ما در سطح رهبری باید برای یک دوره زمانی محدود - حدوداً معادل فاصله ۴ ساله دو کنگره با یک بار حق تجدید انتخاب - به یک فرد محول شود. پس از آن دوره، انتخاب سه باره همان رفیق برای مسئولیت مذکور غیر قانونی شناخته شود. این کار در مورد اعضای کمیته مرکزی که همگی مسئولیت های حساس بر عهده دارند باید با پیگیری انجام شود. بخصوص رعایت این اصل در مورد مقام رهبری سازمان در این میان اهمیت ویژه دارد که حداکثر تقطیری بار دوم حق انتخاب مجدد داشته باشد.

مهمترین دلیل من برای تاکید بر این نظر آن است که چنانچه زمان بگذرد و همان مسئولین در همان مسئولیت های خود به این اعتبار که صلاحیت و تجربه بیشتری دارند - باقی بمانند، حرکت و پویائی حزب بتدریج کند خواهد شد، نو سازی هملا به فراموشی سپرده خواهد شد، حزب خواهد ایستاد و خواهد

مرد این تازه بهترین حالت، یعنی در شرایطی است که شخصیت های پاک و سالم در مسئولیت ها بوده باشند. در ایران ما که هنوز حزبییت و فعالیت سیاسی سازمان یافته فرصت رشد کافی نداشته و فرهنگ دموکراسی بسیار نارسا یافته و فرهنگ استبداد بسیار ریشه دار است این اندیشه که رهبران کشور و نیز رهبران سازمان های سیاسی که خود را برای رهبری کشور نامزده می کنند: "تافته های جدا بافته" و "شخصیت های بی نظیر" نیستند، هنوز جای خود را باز نکرده است. حتی یک جریان کوچک و نرعی نیز در ایران وجود نداشته است که رهبران آن پس از پایان دوره معینی از مسئولیت کنار بروند و به شیوه دموکراتیک و متمدنانه دیگران جای آنها را بگیرند. از شاه و خمینی گرفته تا مصدق و بازرگان و رجوی و میثمی، همه نه تنها مادام العمر رهبر بوده اند، بلکه برخی چون شاه و خمینی کوشیده اند بعد از مرگشان نیز همچنان رهبر بمانند.

بنظر من بزرگترین جنایت در حق لنین آن بود که کوشیدند حتی پس از مرگش هم از او رهبر کارگران جهان بسازند. دیر نخواهد بود زمانی که زمان نشان دهد سپردن امر رهبری بدست افکار مردگان چه فجایعی که بیار نخواهد آورد. برای به همیان کشیدن تاریخ علیه افکار چنین رهبرانی هیچ راهی بهتر از آن نیست که رهبران سیاسی بجای تکیه بر مغز خود بر مغز رفتگان خود تکیه کنند. اگر اینها حقیقت باشد پس آیا آغاز فاجعه آنجا نیست که یاران از تغییر آرایش رهبری پس از دوره معین به خود دبیم راه دهند؟ آیا سرچشمه مصیبت آنجا نیست که (حتی به نیت خیر) تصور شود هیچ کس بهتر از همان کسی که سالها رهبری کرده است، از ما، استالین و لنین و کاسترو و دیگران بلد نیست ما را رهبری کند؟! ۸ سال پیش پلنوم کمیته مرکزی سازمان ما در خرداد ۱۳۵۶ تصمیم گرفت مرا بعنوان دبیر اول کمیته مرکزی برگزیند. از آن زمان تا امروز پلنوم دیگر برگزار شده و در تمام آنها همین تصمیم مجدداً اتخاذ شده است. و امروز قطعاً زمان آن فرا رسیده است که این تصمیم مجدداً اتخاذ نشود و تغییر کند. من نه شخص خود را و نه هیچ موجود زنده و مرده دیگری را برای بیش از ۸ سال در چنین مسئولیتی بودن صالح نمی شناسم.

برای آنکس که همه عمر و مستی خود را وقف سازمانش ساخته است البته که هیچ چیزی گرامی تر از اعتماد رفقای هم‌رزم و همفکر نیست. فدائیان خلق ایران، بخصوص آنان که باری سنگین تر بر دوش کشیده اند جز تحقق آرمانهای شریف انسانی هیچ سودای دیگری در سر نداشته اند. طی تمام سال هایی که با هم رزمیده ایم نه ولع ثروت اندوزی، نه مقام و موقعیت دولتی و نه جاذبه های دیگر زندگی ما را بسوی خود نکشیده است. ما شوری دیگر در سر داشته ایم. شور مغفید بودن، شور موثر بودن برای ایران و مردم درد کشیده آن. و در این راه عزیزترین پشتوانه و نقطه اتکاب ما به یکدیگر همین اعتماد و باور متقابل و رفیقانه ای بوده است که نسبت به هم داشته ایم.

اما حماقت محض آن است که امر بر من یا هر کس دیگر مشتبه شود که او یگانه در دانه‌ایست که شایسته این اعتماد و باور رفیقانه است. رشد این برداشت در ذهن من، تو یا هر کس دیگر، حتی اگر نه تماماً، اما دست کم همدتا، آبخشورش‌آمیزه‌ای از محافظه‌کاری و خودبینی است.

در این زمستان بی‌برگی، که برخی از یاران بسیار خوب دیروز را امروز از ادامه راه دلسر دکرده است، طرح اندیشه کنارگیری از مسئولیت، از هر زاویه‌ای که طرح شود، باز هم ممکن است تعبیرهای دیگری را به مخیله ما خطور دهد. از این رو جهت رفع هرگونه شبهه از ذهن مخالفان سیاسی سازمان و قبل از همه از ذهن دژخیمان رژیم، تصریح می‌کنم که فرخ نگهدار، همان فرخی است که در ۳۱ سال اخیر بوده است. همه زندگی و قلم و قدم او وقف سازمانی است که مرکز تابه‌امروز اندیشه و آرمانی جز رهائی و رفاه برای همه ایرانیان، بویژه زحمتکش‌ان آن در سر نداشته است.

#### ۴. درباره اصول سانترالیسم دموکراتیک

مسئله سانترالیسم دموکراتیک یکی از حلقه‌های ترین موضوعات مناظره در تمام جنبش‌های چپ مارکسیستی معاصر است. گرایش‌ها و برداشت‌های متفاوت از اصول سانترالیسم دموکراتیک، تارد کامل آن، در طیف این جنبش‌ها چشم می‌خورد. اساسنامه فعلی ما بر پایه پذیرش همان برداشت سنتی از مرکزیت و دموکراسی نوشته شده است. در اساسنامه اصول سانترالیسم دموکراتیک چنین تعریف شده است:

۱- انتخابی بودن همه ارگانهای رهبری سازمان از پائین تا بالا برای مخفی

۲- گزارش دهی منظم واحدهای سازمانی به ارگانهای بالاتر و ارگانهای رهبری به واحدهای سازمانی پائینتر

۳- رعایت اکید انضباط سازمانی و تبعیت اقلیت از اکثریت

۴- حتمی الاجرا بودن تصمیمات و دستورات ارگانهای بالاتر برای ارگانهای پائینتر

۵- کاربست اصل رهبری جمعی در تمام ارگانهای سازمانی و مسئولیت فردی هر عضو در انجام وظائف.

اساسنامه اضافه می‌کند: «انتخابی بودن ارگانها در شرایط مخفی عملی نیست و اعضای ارگانها از جانب ارگانهای مافوق منصوب می‌شوند».

زندگی ثابت کرده است که این اصول اگر به همین شکل باجر گذاشته شوند، اگر چه در ابتدا همه چیز عادی و قابل قبول بنظر می‌رسد اما در طول زمان، بویژه در شرایط هدم ریشه‌گیری دموکراسی در جامعه، کاربست این اصول سازمان را به خودکامگی مرکزیت و بی‌بها شدن دموکراسی مبتلا می‌کند.

تغییر این اصول و اصلاح آن قطعاً ضروری است.

در میان اصول فوق انتخابی بودن ارگانهای رهبری و گزارش دهی و گزارش گیری، از لحاظ نظری اصولی صحیح و قابل دفاع بشمار می‌روند. تنها مسئله این است که در شرایط سلطه استبداد که انتخابی بودن اعضای ارگانهای مادر داخل کشور غیر عملی است<sup>۴۴</sup> اساسنامه ما به این نتیجه می‌رسد که: «حق تشکیل و سازماندهی ارگانهای سازمانی در داخل کشور باید به انحصار ارگانهای مافوق درآید» و این نتیجه‌گیری نادرست است و باید تغییر کند. ارگانهایی که به ابتکار خود فعالین محلی ایجاد شوند نیز باید در صورت اثبات سلامت آنها بعنوان ارگانهای قانونی سازمانی به رسمیت شناخته شوند.

در مورد بند مربوط به تبعیت اقلیت از اکثریت مکت و بحث بیشتر ضروری است. این البته بسیار روشن است که یک سازمان سیاسی وجدی بدون وحدت اراده و عمل نمی‌تواند وجود داشته باشد. سازمانی که مرکزیت نداشته باشد سازمان نیست و این برای تحقق مرکزیت، در سازمانی که در آن حکومت فردی برقرار نیست، لزوماً باید به رای اکثریت اعضای هر ارگان متکی شد. کسی که حق تصمیم‌گیری با اکثریت آراء را بی‌بها می‌کند. در واقع حق رای اعضای ارگان (از جلسه حوزه گرفته تا کنگره) را از آنان سلب می‌کند و این چیزی نیست جز زورگوئی و استبداد. در مقاله‌ای که در اردیبهشت ۶۸ در بولتن کنگره به امضای من منتشر شده است مخلصاً این مسئله مورد بحث قرار گرفته است.

اما حق تصمیم‌گیری با اکثریت آراء در هر ارگان یک روی سکه است، روی دیگر حق مخالفان تصمیم‌اکثریت برای مطلع کردن سازمان و مردم از نظر و موضع و پیشنهاد خویش است. بدین خاطر لزوماً باید گزارش کار هر ارگان و مباحث و اختلاف نظرها و پیشنهادهای، با حذف اطلاعاتی که میتواند به ضربه فیزیکی به سازمان کمک کند هیئت‌انتشار یابد و این کار بصورت یک ضابطه و یک سنت برای تمام ارگانهای رهبری در سازمان درآید. ثانیاً (نه بعنوان یک ضابطه، بلکه بعنوان یک روش دموکراتیک و خردمندانه) باید در ارگانهای رهبری فضائی حاکم شود که در تصمیم‌گیریها، برای پیشبرد کار ارگان، از مشارکت همه اعضای آن بهره‌گیری شود. در سازمان ما - و فکر میکنم در بقیه جاها نیز - اگر همیشه و در یک ارگان و در تمام اجلاس‌های آن یک اکثریت ثابت بخواهد بنام آن ارگان تصمیم‌گیری کند و یک اقلیت ثابت هم تحت عنوان - تبعیت اقلیت از اکثریت - مجری آن تصمیمات باشد، باید مطمئن بود که چنین ارگانی زنده نخواهد ماند و از هم خواهد پاشید، حتی اگر به اقلیت اجازه داده شود که با صدای اعتراض هلنی خود گوش فلک را کر کند.

من برای درمان این وضع که در دوره‌های معینی گریبان سازمان را هم گرفته است، ضابطه خاص برای گنجاندن در اساسنامه پیشنهاد نمی‌کنم. فقط سیاست و تدبیر رهبران و پرورش فرمگ دموکراتیک برای از بین بردن زمینه‌های بی‌اعتمادی‌های متقابل و جناح بندی و سنگر گیری در ارگانهای رهبری

می تواند چاره ساز باشد. از جمله امتناع از رای گیری با اتکاء به اکثریت آراء علیه مخالفان، برای تصفیه حساب با آنان بخصوص با نام و امضای ارگان و یا از آن هم بدتر با نام و امضاء سازمان. این کارها قاجعه آفرین است و قطعاً هیچ فرجامی جز تصفیه مخالفان و یا انشعابانیدن آنها را در پی ندارد.

اما مهمترین مسئله اصل حتمی الاجرا بودن تمام تصمیمات ارگانهای مافوق برای ارگانهای مادون است. این اصل قطعاً باید اصلاح شود. چنین رابطه‌ای بین ارگانهای رهبری قطعاً غیر دموکراتیک و تمرکزگراست. این اصل باید بصورت زیر تصحیح شود:

اولاً تمام ارگانهای سازمان (نه تمام اعضای آن) باید در فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود اساسنامه و برنامه سازمان را راهنمای عمل خود قرار دهند (مشروط بر اینکه برنامه و ابعاد برنامه عمل باشد - نه از آن دست اسنادی که ما تاکنون داشته ایم - و مشروط بر آنکه حداقل هر ۴، ۵ سال یکبار باز نویسی و در گذر تصویب شود). ثانیاً سازمان باید مشی و سیاست واحد داشته باشد بدین معنان که تمام ارگانهای سازمان (باز هم نه تمام اعضای آن) باید به سیاست های اتخاذ شده از جانب ارگانهای مافوق در فعالیت عملی تکیه کنند و در راستای آنها عمل نمایند (در مناطقی از کشور که مسأله ملی مطرح است برای تنظیم رابطه ارگانهای رهبری منطقه ای با ارگانهای رهبری مرکزی باید تدابیر ویژه در نظر گرفته شود. در این مورد بحث جداگانه ضروری است).

جز آنچه که در فوق آمده است ارگانهای مادون هیچ تعهد و الزامی برای اجرای هیچ یک از تصمیمات ارگانهای مافوق نباید داشته باشند و ارگانهای مافوق نیز نباید حق داشته باشند که بجای ارگانهای مادون برای آنها تصمیم بگیرند و آنها را به اجرای تصمیمات خود ملزم نمایند. در شرایط دموکراتیک (مشخصاً برجسته می کنم) کمیته های مادون تا حوزه های محلی باید در زمینه فعالیت های تشکیلاتی کاملاً مستقل و آزاد باشند. کلیه تصمیمات آنها که به حدود اختیارات و حوزه عمل آنها مربوط می شود باید بعنوان تصمیمات سازمانی و قانونی از جانب ارگانهای مافوق به رسمیت شناخته شود (نه اینکه به شرط تایید از جانب آنها تصمیم سازمانی و قانونی شناخته شود). از ارگانهای مافوق حق هرگونه برکشیدن و برگردان کادرهای ارگانهای مادون و حق تخریق خودسرانه کادر به آنها باید سلب شود.

ما از قبل هم می دانیم که در اینصورت بسیاری موارد پیش می آید که بین ارگانهای مافوق و مادون در این میان زمین خاکی اختلاف نظر پدید آمده و در نتیجه آن مسائل عملی معوق مانده و این وضع به زیان سازمان تمام می شود. حتی از این هم بیشتر، حتی ممکن است به دلیل کج رفتاری یک طرف و یا طرفین کار به مقابله جوئی بگردد و وحدت سازمان آسیب ببیند. در چنین وضعی باید تدابیر ویژه از قبیل مذاکره، حکمیت، تعویق در اجرا و تلاش برای تعدیل موضع و بحث بیشتر در نظر گرفته شود. و باویستن داری برای جستجوی راه های مورد توافق تلاش شود. برای به موقعیت رسانیدن این

تلاشها، اتکا و استناد طرفین به اساسنامه و برنامه، که با کوشش مشترک و همگانی تهیه شده اند، به حل بسیاری از مسایل کمک خواهد کرد. آنطور که من تاکنون شناختم در چنین حالاتی تدبیر و انعطاف و خویشتن داری ضروری ترین و اعمال فشار و اعمال نفوذ زیانبارترین وسایل اند.

این تصور خطاست که هر چه ارگانهای مادون بیشتر تابع تصمیمات و دستورات ارگانهای مافوق باشند سازمان منسجم تر است و قوی تر عمل می کند. به هیچ وجه اینطور نیست. بخصوص اگر این شیوه سازمان مداری بدرازا بگردد. جا افتادن و استمرار چنین فرهنگ چنین منشی در سازمان حاصلش پوک کردن و قربانی کردن مغزهایی است که روزی می توانند سردی پای خود بیاندیشند. حتمی الاجرا بودن تمام دستورات ارگانهای مافوق برای ارگانهای مادون می تواند کمیته مرکزی و در واقع هیات سیاسی راه مالک الرقاب و فرمانروائی مطلق تمام سازمان تبدیل کند. چنین اصلی می تواند کمیته ایالتی تهران را فرمانگزار هیات سیاسی و تمام سازمان های ناحیه ای تهران را به ابزارهای دست آن تبدیل کند. چنین اصلی اتکاء به نفس، شخصیت و استقلال رای و خلاقیت و ابتکار را در تمام ارگانهای سازمان میکشد و چشم و دست و دهان آنان را برای چکانیدن قوت روزانه بسوی ارگانهای بالامی گشاید.

... و اینها تنها کمترین نمونه هاست، نمونه هایی که حتی می تواند از خیر اندیشی و نیک نفسی مبارزان دلسوز مایه گرفته باشد. وای بحال معصومان آن سازمانی که در آن این اصل را خیلی خوب اجرا انداخته اند؟! اما جای خالی مبارزان دلسوز را دیکتاتورهای دلستگ نشسته اند. اینها متأسفانه خیالات زشت و یاقلمبر بر طبله گذشته نیست. نمونه هم اکنون پیش چشم شماست.

### ۵. فعالیت سازمان در مناطق اقلیت های ملی

آنچه را که من در اینجا می گویم از یک سو متکی است بر نظر و شناخت رفتاری که خود ستم ملی را تحمل می کنند و پیکار برای به پایان بردن آنرا وظیفه مبرم خود قرار داده اند و از سوی دیگر متأثر است از رویدادهای تلخ در زمینه مناسبات بین ملیت ها در اتحاد شوروی و برخی کشورهای چندملتی دیگر در شرق اروپا. رویدادهایی که همه و همه نشان داده اند "سوسیالیسم واقعاً موجود" و راه حل های آن، بر خلاف ادعاها، نه تنها مسئله ملی را حل نکرده، بلکه با سرپوش گذاشتن جبری بر تضادها و چهره آرائی های دروین حتی به آنها خلعت کینه توزانه و انجبار آمیز بخشیده است.

در ایران نیز در یک دهه قبل باشکسته شدن سرپوش سنگین سرکوب بار دیگر آشکار و اثبات شده که، بر خلاف برخی ادعاها، مسئله ملی در ایران مسأله ای حاد است و نمیتوان و نباید آن را نادیده گرفت. با فرا رسیدن بهار آزادی، جنبش ملی در مناطق کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان و خوزستان خیزش گرفت و نشان داد که کسی رایاری نادیده گرفتن آن نیست. اینکه امروز در ایران فضای سیاسی کشور،

تحت الشعاع بر خوردهای ملی قرار نداد به هیچ وجه نباید نشانه کم اهمیت بودن این مسئله و یا حل نسبی آن تلقی شود. این تنها استیلائی سنگین ولایت فقیه و سلطه سرکوبگرانه آن در سراسر کشور است که اوضاع را چنین می نماید.

نه تنها در سازمان ما، بلکه تقریباً همه نیروهای سیاسی سراسری و موثر ایران، اهم از حاکم و مخالف به مساله ملی کمتر از درجه اهمیت واقعی آن توجه می کنند. برخی ها هم چون نهضت آزادی ایران، که اصلاً بکلی خود را به نشنیدن زده اند، اما کسانی که واقعا خواهان استقرار دموکراسی در ایران باشند نمی توانند و نباید به مسئله ملی بی توجه باشند. آنها باید مطمئن باشند که به مجرد استقرار دموکراسی در ایران خواست های ملی (علیرغم اینکه توازن آن خوشتر باشد یا از آن متنفر باشی) در برخی مناطق کشور شعله خواهند کشید. تجربه گذشته و پیامد رشد دموکراسی سیاسی در شوروی و شرق اروپا پیش روی ماست. اینها همه ایجاب می کند که سازمان نه فقط در برنامه و خطمشی، بلکه در تنظیم مناسبات میان ارگانهای مرکزی و منطقه ای و اهمیت های موجود در آنها گونه که واقعا هست در مدنظر قرار دهد نه آنگونه که از پس فیلتر سرکوب می نماید.

اما در حال حاضر میان رفقای ما در زمینه مورد بحث تمایلات مختلفی بچشم میخورد: به برداشت من مشخص ترین آنها عبارتند از:

۱- کردها، ترکمن ها، بلوچ ها، حتی آذربایجانی ها نباید عضو هیچ سازمان سراسری (ایرانی) باشند آنها باید در سازمان های خاص و ملی و مستقل متشکل شوند.

۲- سازمان سراسری میتواند و باید در مناطق ملی تشکیلات خود را داشته باشد، اما ارگانهای رهبری سازمانهای این مناطق، در مقایسه با سایر سازمان های منطقه ای، باید از حقوق و اختیارات ویژه برخوردار باشند.

۳- سازمان سراسری باید یک سازمان سراسری باشد و تمام ارگانها و فعالین آن باید از حقوق و امتیازات یکسان برخوردار باشند.

میدانیم که فکر اول در میان برخی فعالین کرد و در حد کمتری فعالین ترکمن زمینه قبول و پذیرش دارد. در سایر جاها این چنین فکری خیلی بندرت مطرح است. هدف استراتژیک کسی که فکر اول را دارد تا همین استقلال منطقه ملی خود از ایران است. اما بنظر من این کار در شرایط مشخص مانده واقع بینانه است، نه بسود آن خلق محروم است و نه بسود ایران و نه حتی از حمایت کافی و ضرور در میان مردم همان منطقه برخوردار است. بعلاوه تجربه میگوید در چنین فکری توجه به مساله ملی به گرایش به ملی گرایی متمایل است. برخی از پیروان این نظر حتی ناسیونالیست های افراطی هستند.

من مخالف این هستم که سازمان تشکیلات و فعالیت خود را در کردستان، ترکمن صحرا، بلوچستان

و فردا حتی در آذربایجان تعطیل و این مناطق را ترک کند و فعالین کرد و ترکمن و بلوچ فدائی را دنبال درست کردن یک جنبش مستقل ملی بفرستد. این کار ماجراجوئی و فرجامش قطعاً پشیمانی است.

واقع بینانه و دموکراتیک فکری است که می گوید سازمان حق دارد در مناطق ملی هواداران خود و طبعاً تشکیلات و ارگانهای خود را داشته باشد و برای جذب نیرو و تقویت خود تلاش ورزد. اما ویژگی منطقه ملی ایجاب می کند که ارگان رهبری کننده سازمان در منطقه در قبال ارگان رهبری مرکزی از حقوق و اختیارات خاص برخوردار باشد. مهم ترین ویژگی آن است که ارگان رهبری منطقه ای در قلمرو و در زمینه مسائل منطقه ملی باید حق سیاست گذاری مستقل داشته باشد. حق داشته باشد در این هر صه بر سیاست های ارگان مافوق تکیه نکند - در هموم جاها قطعاً ضروری است ارگانهای مادون در پیشبرد فعالیت روزمره خود بر سیاست گذاریهای ارگانهای مافوق تکیه کنند. اما در آنجا که صحبت بر سر تدوین و اجرای سیاست در منطقه ملی است ارگان رهبری سازمان در منطقه باید خود مسئول تدوین و اجرای سیاست ها شناخته شود. البته و صد البته که فعالیت روزمره ارگان رهبری سازمان در منطقه و در مرکز باید مبتنی بر استادی (برنامه و اساسنامه) باشد که با همکاری و تلاش مشترک و همگانی تهیه و تصویب شده است.

برای تامین این حق، باید کمیته های ایالتی کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان، که هملاً وظیفه سیاست گذاری بر عهده آنها قرار می گیرد در شرایط اختناق مثل سایر ارگانهای رده میانی در سازمان تحت عنوان ضرورت عدم تمرکز منحل نشوند. فعالین کرد، ترکمن و بلوچ ما باید در کنفرانس منطقه ای خود ارگان رهبری کننده سازمان منطقه ای خود را برگزینند و تحت رهبری آن برای اشاعه سیاست های همومی سازمان در قلمرو منطقه و نیز هدایت جنبش ملی، بر اساس سیاستی که خود تدوین می کنند، حرکت کنند. بدین منظور کمیته های ایالتی فوق باید نشریه (یا رادیوی) خاص خود را داشته باشند و در آن سیاست خود را در هر سطح ضرور انتشار دهند و پیگیری کنند. با نیروهای فعال در منطقه و با سایر نیروها در کشور و خارج مناسبات برقرار کنند و با نام سازمان منطقه ای همکاری و مساعی مشترک داشته باشند. طبعاً نیروی سازمان منطقه ای در داخل کشور همچنان غیر متمرکز خواهد بود و بدون ارگانهای واسطه تحت هدایت کمیته ایالتی و یا ارگان جایگزین آن فعالیت خواهند کرد.

نظری که می گوید در یک سازمان سراسری تمام سازمانهای منطقه ای باید از حقوق و امتیازات یکسان برخوردار باشند در جوهر خود، اگر نتوان گفت فارس گراست، دست کم آنقدر با مساله ملی نامحشور و ناآشناست که آن را دائماً به فراموشی می سپارد. تجربه تاریخ، هم در ایران، هم در جاهای دیگر می گوید، مساله ملی را نه با چشم بر هم نهادن و نه با توسل به زور نمی توان "حل" کرد. چنین فکری قطعاً در دموکراسی پیگیر نخواهد بود، اگر در این فراموشی پیگیر باشد. چنین فکری فردا در

فجر دموکراسی برای ایران، وقتی از کردستان صدای جنبش ملی از نو برخاست، به تشویش خواهد  
گفت: «دست اجنبی در کار است...» یا: «باز دیدند ایران آزادی می خواهد کردستان را به آتش کشیدند  
کمرش را بزنند...» و... اینها قضاوت هائی است که از آنها بوی خون و سرکوب می آید.

فرخ نگمدار - ۲۶ فروردین ۱۳۶۹